

آنتیستیسیز

سرخس خا در آغوش

نویسنده: دکتر سید علی حسینی

دفتر چهارم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آغوش خدا

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	در آغوش خدا
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۹	چرا در سجده گریه کردی؟
۱۰	به دیدنت آمدم چون دوستت دارم
۱۲	آخرین قطره اشک
۱۴	به سوی ما بشتاب!
۱۶	خداحافظ ای غم و غصه ها
۱۷	آمده ام تا تو را یاری کنم
۲۰	با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟
۲۴	آری، تو سعادت‌مند شدی!
۲۶	مولای من! مرا تنها نگذار!
۲۹	آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟
۳۰	مرگ آسوده در پرتو ایمان
۳۲	دعوت نامه ای از سوی خدا
۳۳	دعایی برای لحظه آخر
۳۵	فرشتگان با شاخه گل آمده اند
۳۷	بوی خوش آن یار مهربان
۳۹	از بازنشستگی خبری نیست!
۴۰	شاخه گلی که فراموشی می آورد
۴۲	خانه بهشتی خود را نگاه کن!
۴۷	منابع
۵۲	نویسنده، کتب، ناشر

۵۲	ارتباط با نویسنده
۵۳	اشاره
۵۴	سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹-
۵۴	سایت www.hasbi.ir
۵۴	ایمیل khodamian@yahoo.com
۵۴	درباره نویسنده
۵۵	کتب نویسنده
۵۵	کتب فارسی
۵۵	اشاره
۵۵	رمان مذهبی
۵۶	آموزه های دینی
۵۷	کتب عربی
۵۸	نشر وثوق
۵۹	خرید کتاب های فارسی نویسنده
۵۹	تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰
۵۹	همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹
۵۹	خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com
۵۹	سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰-
۷۵	درباره مرکز

در آغوش خدا

مشخصات کتاب

سرشناسه: خدایان آرائی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور: در آغوش خدا / مهدی خدایان آرائی.

مشخصات نشر: قم: وثوق، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری: ج.

فروست: موسسه اندیشه سبز شیعه؛ دفتر چهارم.

شابک: ۱۰۰۰۰ ریال: ج.۴: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۹۴-۶۳-۴

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۳] - ۹۱.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت -- داستان

موضوع: سقیفه بنی ساعده -- داستان

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵ / خ ۴۴۴ ۱۳۰۰ ای

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۸۸۸۵۰

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما هم از مرگ می ترسید؟

من نمی دانم پاسخ شما به این سؤال چیست اما این را می دانم که با خواندن این کتاب، می توانید نگاهی زیبا به مرگ داشته باشید.

به راستی، چگونه است که مرگ برای مؤمن، این قدر دلنشین است؟

چون لحظه جان دادن، چهارده معصوم(ع) به دیدار مؤمن می آیند و از او دلجویی می کنند.

تصوّرش را بکن، لحظه جان دادن، چشم خود را باز می کنی و رسول خدا و حضرت علی(ع) را بالای سر خود می بینی!

و صدای خدای خویش را می شنوی که تو را به بهشت جاودان دعوت می کند تا در آغوش مهربانی او باشی!

و چون این صدا را می شنوی که خدای متعال او را به سوی خود فرا می خواند مرگ را در کام خود شیرین می یابی.

این کتاب که برگرفته از احادیث و سخنان اهل بیت(ع) می باشد به تو کمک می کند تا تصویری روشن و واضح از چگونگی جان دادن داشته باشی و باور کنی که با مرگ به آغوش مهر او می روی.

من این کتاب را برای تو نوشتم و اکنون نوبت توست تا کتاب خودت را بخوانی و بدانی

که مرگ را هم می توان به گونه ای زیبا دید.

مهدی خدّامیان آرانی

قم، مهر ماه ۱۳۸۶

چرا در سجده گریه کردی؟

این صدای گریه کیست که به گوش می رسد؟

آن آقا کیست که به سجده رفته است و چنین می گرید؟

بیا نزدیک برویم.

عدّه ای دور او جمع شده اند.

یکی از آنها می گوید: «ای امیر مؤمنان! گریه شما، قلب ما را آتش زد، شما را چه شده است؟».

حتماً متوجه شده ای که من تو را به مسجد کوفه برده ام تا برایت خاطره ای از حضرت علی نقل (ع) کنم.

آری، صدای گریه حضرت علی(ع) در سجده، آن قدر بلند است که توجه همه مردم را به سوی خود جلب کرده است.

به راستی چه شده است که حضرت علی(ع) این چنین اشکش جاری شده است؟

گوش کن، خود آن حضرت جواب می دهد:

من در سجده مشغول راز و نیاز با خدای متعال بودم و در آن حالت، خواب به چشم من آمد و در خواب، رسول خدا را دیدم که به من فرمود: «یا علی! من مشتاق دیدار تو شده ام! یا علی، خیلی وقت است که تو را ندیده ام! خدا به وعده خود در مورد تو، وفا می کند».

من می خواستم بدانم که خدا در مورد من حقّ من، چه لطف و عنایتی نموده است.

برای همین از رسول خدا سؤال کردم که خدا چه وعده ای در مورد من داده بود.

پیامبر فرمود: «خدا وعده کرده بود تا من و تو و همسرت زهرا و فرزندان تو را در بهترین مکان بهشت، کنار هم جمع نماید».

من از رسول خدا در مورد شیعیانم سؤال کردم که آنها در کجا خواهند بود؟

آن حضرت فرمودند: «شیعیان، با ما خواهند بود و خانه های

آنها در بهشت در کنار خانه های ما خواهد بود».

من از پیامبر سؤال کردم که جان دادن شیعیان من چگونه خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند: «کسی که در هوای گرم تشنه شده باشد هیچ چیز برای او به دلنشینی آب سرد و گوارا نیست.

مرگ در کام شیعیان تو دلنشین تر از نوشیدن آب گوارا در هنگام تشنگی می باشد».

سخن علی(ع) به پایان رسید.

بار خدایا! ما را در زمره شیعیان واقعی حضرت علی(ع) قرار ده تا مرگ در کام ما این چنین دلنشین باشد.

آری، کسی که پیرو واقعی آن امام همام باشد مرگ برای او لذت بخش خواهد بود.

به دیدنت آمدم چون دوست دارم

آیا موافقی با هم به شهر کوفه، به خانه حضرت علی(ع) برویم؟

نگاه کن، آن پیرمرد کیست که آرام آرام به سوی این خانه می آید.

او در حالی که از عصای خود کمک می گیرد به خانه امام نزدیک می شود.

آیا او را شناختی؟

او «حارث همدانی» است که به دیدن امام خود می رود.

آیا موافقی همراه او باشیم؟

هنگامی که حضرت علی(ع)، نگاهش به حارث می افتد که با این حالت بیماری، به خدمت او حارث می گوید: «ای امیر مؤمنان! محبت شما مرا به اینجا کشانده است».

امام می فرماید: «ای حارث، آیا مرا دوست داری؟».

حارث در جواب می گوید: «آری، به خدا قسم من شما را دوست دارم».

من خیلی تعجب می کنم که چرا حضرت علی(ع)، این سؤال را از حارث می کند، معلوم است که حارث همدانی، عشق اهل بیت(ع) را به سینه دارد و گر نه با این شدت بیماری به خانه آن حضرت نمی آمد.

اما این سؤال امام، حکمتی دارد، خوب است کمی صبر کنیم.

امام چون جواب حارث را می شنود می فرماید:

اکنون که مرا دوست داری، بدان که مرا در

چند جا خواهی یافت:

آن موقعی که بخوای جان بدهی و لحظه مرگ تو فرا رسد، مرا نزد خود خواهی یافت و با دیدنم شادمان خواهی شد.

مرا کنار حوض کوثر خواهی یافت که چگونه دوستان خود را سیراب می سازم، ای حارث، مرا آن روز خواهی دید و شادمان خواهی شد.

روز قیامت مرا خواهی یافت در حالی که «پرچم حمد» را به دست گرفته ام و همراه با رسول خدا، از روی پل صراط عبور کرده و به سوی بهشت می رویم، و تو آن لحظه نیز شادمان خواهی شد.

حارث همدانی با یک دنیا خوشحالی، خانه امام خویش را ترک کرد در حالی که یقین داشت که امام مهربان او، در لحظه جان دادن به سر بالین او خواهد آمد.

حضرت علی(ع) هم به وعده خود وفا کرد و لحظه جان دادن حارث، او را تنها نگذاشت. ۲

آخرین قطره اشک

به من خبر دادند که هر چه زودتر خود را به بالین حاج حسین برسانم زیرا او لحظه های آخر عمر خود را سپری می کند.

حاج حسین یکی از دوستان خوب من بود، فردی مؤمن و معتقد که همواره تلاش می کرد به فقرا کمک نموده و مشکلی از جامعه خود بر طرف سازد.

من هر چه سریعتر خود را به بیمارستانی که حاج حسین در آن بستری بود رساندم.

همه فرزندان او در آنجا حاضر بودند و آرام آرام اشک می ریختند زیرا دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن او نداشتند.

آنها آخرین توشه های خود را از زندگی پدر مهربان خویش بر می چیدند، آنها باور نمی کردند به این زودی پدر خویش را از دست بدهند.

آری، پدر و مادر نعمت هایی هستند که تا زمانی که در میان

ما می‌باشند، قدر آنها را نمی‌دانیم اما وقتی که آنها را از دست دادیم، می‌فهمیم که ارزشمندترین سرمایه زندگی خود را از دست داده ایم.

به هر حال، حاج حسین، در حال جان دادن بود و همه گریه می‌کردند.

در این میان، حواس من به چیز دیگری بود، من به چشم‌های حاج حسین نگاه می‌کردم و دنبال چیزی می‌گشتم.

آیا شما می‌توانید حدس بزنید که من در این میان دنبال چه بودم؟

من به دنبال یک قطره اشک بودم، قطره اشکی که از گوشه چشم حاج حسین جاری شود.

و بالاخره آن قطره را یافتم، زیباترین قطره اشکی که تا به حال دیده بودم.

به نظر شما آیا این اشکِ غم و غصه است؟

آیا حاج حسین ما ناراحت است که اشک می‌ریزد؟

شاید بگویی گریه او برای این است که دیگر فهمیده است باید از همه دوستان و آشنایان خود جدا شود و تنهای تنها به سفر قبر و قیامت برود.

اما این طور نیست، این اشک، اشکِ غم نیست!

این اشکِ شادی و سرور است، این شادمانی است که به صورت این قطره اشک جلوه کرده است.

و حتماً از سخن من سخت تعجب می‌کنی!

آخر در این لحظه جان دادن، چه چیز دوست داشتنی پیش آمده است که انسان به خاطر آن شادمان شود تا آنجا که اشک شوق بریزد؟

شما تا به حال هر چه در مورد مرگ شنیده اید این بوده است که سخت‌ترین لحظه‌ها برای انسان، موقعی است که انسان می‌خواهد جان بدهد و از این دنیا به سوی آخرت سفر کند و برای همین می‌گویی: آقای نویسنده، حتماً اشتباه کردی، آن گریه دوست تو، گریه غم و اندوه بوده است.

حالا که

این طور شد من حدیثی را برای نقل می کنم:

یکی از یاران امام صادق(ع)، از آن حضرت در مورد گریه مؤمن در موقع جان دادن، سؤال نمود.

سؤال او این بود: به راستی چرا مؤمن هنگام مرگ، اشک می ریزد؟

امام صادق(ع) در جواب او فرمود: «آن لحظه ای که مؤمن، نگاه می کند و می بیند که رسول خدا، به بالین او آمده است، اشک شوق می ریزد.»

بعد امام صادق(ع) فرمود: «آری، انسان هنگامی که عزیز خود را (که به او خیلی علاقه دارد) می بیند، اشک شوق می ریزد.» ۳.

خواننده محترم!

دوست من، حاج حسین، یک عمر به رسول خدا و اهل بیت(ع) عشق می ورزید و زندگی خود را وقف خدمت به این خاندان کرده بود، اکنون که همه از او دل بریده اند، اکنون که دیگر هیچ کس، نمی تواند برای او کاری بکند، ناگهان چشم خود را باز می کند و رسول خدا را در کنار خود می بیند، پس حق دارد که اشک شوق بریزد!

جانم به فدای آن چهارده نور پاک که دوستان خود را در سخت ترین لحظه ها فراموش نمی کنند. ۴.

به سوی ما بشتاب!

حتماً تا به حال نام «ابو حمزه ثمالی» را شنیده اید؟

او یکی از یاران امام سجاد و امام باقر(ع) بود.

او کسی است که دعای امام سجاد(ع) در شبهای ماه رمضان را برای ما نقل کرده است.

یاد شبهای ماه رمضان به خیر!

نمی دانم به معانی دعاهایی که می خوانی توجه می کنی؟

«بار خدایا! امید ما را نا امید نکن، ما معصیت تو کردیم ولی به عفو و بخشش تو امیدواریم، پس گناهان ما را ببخشای.» ۵.

بعد از وفات امام سجاد(ع)، ابو حمزه برای دیدن امام باقر(ع) و بیعت با آن حضرت به سوی مدینه حرکت می کند.

راه

طولانی کوفه تا مدینه در پیش روی اوست و او این همه راه را به عشق زیارت امام خویش، طی می کند.

سفر سخت و طاقت فرسایی است، بیابان های خشک را باید پشت سر گذاشت.

این سفر مدتها طول می کشد اما ابو حمزه، با عشقی بزرگ، قدم بر می دارد و به سوی مدینه به پیش می رود.

دیگر به نزدیکی های مدینه رسیده ایم، آن سیاهی هایی که می بینی نخلستان های مدینه است.

اینجا مدینه است، کعبه دل های عاشق اهل بیت (ع)!

ابو حمزه به زیارت قبر رسول خدا مشرف می شود و در مسجد پیامبر نماز می خواند.

دیگر وقت آن رسیده است که او به خدمت امام باقر (ع) برسد، برای همین به سوی خانه امام حرکت می کند.

ابو حمزه به خدمت امام شریفاب می شود و با نهایت ادب و تواضع در حضور امام می نشیند.

نمی دانم چه می شود که ابو حمزه به یاد مرگ می افتد، شاید او هم از مرگ هراسی به دل دارد.

برای همین لب به سخن می گشاید و عرضه می دارد: «آقای من! مرگ برای شیعیان شما چگونه خواهد بود؟»

و امام در جواب او می فرماید: «آیا می خواهی تو را بشارتی بزرگ بدهم؟ بدان، هنگامی که مرگ دوستان ما فرا برسد رسول خدا و امیر مؤمنان (ع) به بالین آنها حاضر می شوند. رسول خدا در لحظه جان دادن شیعه ما، کنار او می نشیند و به او می فرماید: آیا مرا می شناسی؟ من رسول خدا هستم بدان که آخرت برای تو بهتر از دنیا است.

اکنون دیگر جای هیچ ترس و نگرانی نیست و جز خوبی و خیر در انتظار تو نیست! به سوی ما بشتاب». ۶

سخنان امام به پایان می رسد. اشک در چشمان ابو حمزه حلقه زده بود، او در این فکر بود

که مرگ برای شیعه واقعی، چقدر زیبا و دلنشین است، و به راستی که این بزرگترین خبر خوشی است که ابو حمزه تاکنون شنیده است.

خداحافظ ای غم و غصه ها

به راستی هدف خداوند از آوردن ما به این دنیا چه بوده است؟

چرا زندگی این دنیا همواره با بلا و گرفتاری آمیخته است؟

حتماً سخن حضرت علی(ع) را شنیده ای که فرمود: «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ، این دنیا، خانه ای است که همیشه با بلا و مصیبت همراه است.»^۷

جالب آنکه هر چه انسان به خدا نزدیک تر شود بلائی بیشتری نصیب او می شود.

به نظر شما علت گرفتار شدن مؤمن به بلا چیست؟

خداوند متعال، روح ما را در عالم قدس و ملکوت خود آفرید، ولی او می دانست این انسان ممکن است دچار غرور شود و هیچ چیز مانند این غده سرطانی غرور نمی تواند مانع کمال انسان شود.

برای همین بود که خدا روح ما را به این دنیای خاکی آورد، دنیایی که با بلا و گرفتاری آمیخته است.

در این دنیا، روح ما با این بلاها و گرفتاری ها درمان می شود و آن بیماری غرور و خودبینی، آرام آرام از بین می رود.

یادت هست چند روز پیش به سردرد شدیدی مبتلا شدی، یادت هست که یک درد دندان، چگونه تو را کلافه کرد!

همه این گرفتاری ها مانند پادزهری است که روح تو را از بیماری غرور نجات می دهد.

آری، حال هر چه به خدا نزدیک تر می شوی، هر چه در این درگاه مقام بیشتری پیدا می کنی، می بینی که به بلاهای بیشتری گرفتار می شوی، همه اینها برای این است که تو می خواهی مهمان درگاه خداوند شوی، برای همین باید آلودگی ها از روح و جان تو زدوده شود.

آیا می دانی چگونه روح ما از آلودگی های

گناه و معصیت پاک می شود؟

همانطور که جسم انسان با حمام رفتن پاک و تمیز می شود، روح انسان هم با قرار گرفتن در زیر دوش بلا، پاک می شود.

پس از امروز به بعد، با چشمی دیگر به بلا و گرفتاری نگاه کن!

به هر حال، دنیا، جایگاه بلا و گرفتاری مؤمن است و خوشا به حال کسی که این مرحله زندگی خود را با سعادت پشت سر بگذارد و با خوشحالی تمام به سوی سفر آخرت برود.

امام صادق(ع) می فرماید: «وقتی لحظه مرگ مؤمن فرا می رسد ندایی به گوش او می رسد که از غم و غصه دنیا راحت شدی.» ۸.

آری، موقعی که مرگ فرا برسد پایان گرفتاری و بلای مؤمن است، او دیگر پاک شده است و روح او صفا پیدا کرده است و مانند پرنده ای که اسیر قفس بوده است آزاد می شود و دعوت خداوند را اجابت می کند.

مؤمن در لحظه مرگ از همه آلودگی های روحی پاک شده است و اکنون می تواند در عالم ملکوت به کمال خود ادامه دهد.

آمده ام تا تو را یاری کنم

«عُقبه» یکی از یاران امام صادق(ع) بود و به آن حضرت بسیار علاقه داشت.

او یک روز همراه با دوست خود «مُعَلّی» به خانه امام صادق(ع) رفت.

امام صادق(ع) به عُقبه رو کرد و فرمود: «ای عقبه، آگاه باش که خداوند متعال، فقط اعمال شیعیان ما را قبول می کند و اعمال دشمنان ما مورد قبول درگاه خداوند واقع نمی شود. به خدا قسم، شیعه ما لحظه جان دادن، با منظره ای روبرو می شود که او را بسیار خوشحال می کند و باعث روشنی چشم او می شود.»

امام صادق(ع) چون سخنش به اینجا رسید سکوت نمود.

به راستی شیعه اهل بیت(ع) در لحظه جان دادن چه می بیند

و چه می شنود؟

چرا امام صادق(ع) پرده از این راز بر نمی دارد؟

همه آنهایی که نزد امام هستند مانند تو مشتاق آنند تا بقیه کلام امام صادق(ع) را بشنوند.

نمی دانم چرا امام به سکوت خود ادامه می دهد.

عُقبه می گوید: من خطاب به امام صادق(ع) عرضه داشتم: «آقای من! لحظه جان دادن، شیعه شما چه چیزی می بیند؟».

ولی امام در جواب او فقط پاسخ می دهد که شیعه ما می بیند آنچه را باید ببیند.

عُقبه یازده بار سؤال خود را تکرار می کند و هر بار هم فقط همین جواب کوتاه را از امام صادق(ع) می شنود.

به راستی چرا امام در این یازده بار، جواب عُقبه را به صورت کامل نمی دهد؟

آیا امام می خواهد ببیند که میزان عشق و علاقه عُقبه به فهمیدن معارف دین تا چه اندازه است؟

به راستی کدام یک از ما این چنین، مشتاق شنیدن حدیث بوده ایم؟

لحظاتی می گذرد، این بار امام صادق(ع)، عُقبه را صدا می زند و به او می فرماید: «ای عقبه! تو آنقدر سؤال را تکرار کردی که تا جواب خود را نشنوی آرام نداری».

عُقبه پاسخ می دهد: «آقای من! آنچه از شما می شنوم جزء دین من است و من حاضرم جان خود را در راه دین خود بدهم!».

دوست من!

بین که شیعیان واقعی چگونه بودند و چقدر به فهمیدن، اهمیت می دادند و آن را جزء دین خود می دانستند!

به راستی جامعه ما چقدر از دین واقعی فاصله گرفته است، در آن روزگارها، هر چه یک نفر به اهل بیت(ع) نزدیک تر می شد عشق و شوقش به شنیدن و فهمیدن نیز بیشتر می شد، اما چه شده است که عده ای در جامعه ما خیال می کنند هر چه به اهل بیت(ع) نزدیکتر شوند باید

دیوانه تر شوند!

به هر حال عقیبه در حضور امام اشک ریخت و گریه کرد!

این گریه برای این است که او می خواهد حدیث و کلام امام صادق(ع) را به صورت کامل بشنود!

خدایت رحمت کند ای عقیبه!

تو چه تصویر زیبایی از شیعه واقعی برای تاریخ ترسیم کردی!

و شاید اگر امام صادق(ع) در همان لحظه اول، جواب عقیبه را می داد این تصویر زیبای عشق به شنیدن حدیث در تاریخ ثبت نمی شد.

به هر حال امام صادق(ع) چون گریه عقیبه را می بیند رو به او می کند و سخن خویش را ادامه می دهد: «شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می بیند».

عقیبه رو به امام می کند و این سؤال را مطرح می کند که شیعه واقعی در لحظه جان دادن، چه کسانی را می بیند؟

امام صادق(ع) در پاسخ او می فرماید: «شیعه ما، در لحظه آخر، رسول خدا و امیر مؤمنان(ع) را می بیند».

عقیبه می پرسد: «آیا پیامبر و حضرت علی(ع) با مؤمن سخنی هم می گویند؟».

امام می فرماید: «آری، پیامبر و حضرت علی(ع)، نزد مؤمن حاضر می شوند، رسول خدایم آید و کنار مؤمن می نشیند و حضرت علی(ع) در پایین پای مؤمن، می نشیند».

دوست من! آیا شما به عیادت بیماری رفته اید که به او خیلی علاقه داشته باشید، حتماً کنار او می نشینید و سعی می کنید صورت خود را به صورت او نزدیک کنید، برای همین خم می شوید و در حالی که به او نزدیک شده اید با او سخن می گویند.

امام صادق(ع) در ادامه سخن خود چنین ادامه می دهد: «آن وقت رسول خدا به بالین مؤمن می آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک صورت مؤمن برده و به او می فرماید: ای دوست خدا!

تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم».

امام صادق(ع) سخن خود را این گونه ادامه می دهد: «بعد از آن رسول خدا از کنار مؤمن بر می خیزد و حضرت علی(ع) در کنار مؤمن می نشیند و به او می فرماید: ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور که من همان علی بن ابی طالب هستم که همواره مرا دوست می داشتی! من آمده ام تا تو را یاری کنم».

جانم به فدای تو ای مولای مهربان که در آن لحظه حساس، دوستان خود را تنها نمی گذاری!

سخن امام صادق(ع) تمام می شود و اشک در چشم عقبه حلقه می زند، او در این فکر است که چه موقع لحظه مرگ او فرا می رسد تا جمال رسول خدا و حضرت علی(ع) را نظاره گر باشد.

با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟

یکی از نیازهای عاطفی انسان، نیاز به دوست داشتن می باشد به این معنی که انسان همواره سعی می کند تا به محبوبی عشق بورزد و احساس زیبای عشق خویش را نسبت به او نشان بدهد.

سلامت روانی انسان در گرو برآورده شدن این نیاز می باشد و معمولاً انسان هایی که نتوانسته اند برای خود محبوبی راستین بیابند دچار مشکلات روحی می شوند چرا که روحیه لطیف دوست داشتن از وجود آنان رخ بر می بندد و با یک خلأ عاطفی رو برو می شوند.

انسانی که گرفتار زندگی ماشینی شده است و همواره خود را اسیر تکنولوژی می بیند نیاز بیشتری دارد که به محبوبی عشق بورزد.

اما سخن اینجاست که هر چه این محبوب کامل تر باشد انسان نیز به کمال بیشتری کشیده می شود.

در دستورات دینی ما همواره به این نکته اشاره شده است که محبت

به اهل بیت (ع) اساس دین می باشد و در واقع این محبت، تنها سرمایه جاودانی ما است به گونه ای که این محبت در دنیا برای ما آرامش و صفای روح را به ارمغان می آورد و در آخرت هم باعث نجات ما خواهد شد. ۱۰

به هر حال، عشق به چهارده معصوم (ع)، سرمایه گرانبغی است که به ما ارزانی شده است و ما باید شکرگزار آن باشیم و تلاش کنیم تا از این سرمایه، جهت رشد و تعالی خود و جامعه، بهره ببریم.

اما من می خواهم در اینجا سؤالی را از شما بنمایم و آن این است که ما چه موقع به محبت اهل بیت (ع)، بیشترین نیاز را داریم؟

به عبارت دیگر در کدامین موقع است که این محبت، بیشترین کارایی را برای ما دارد؟

آیا مایل هستید که جواب این سخن را از امام صادق (ع) بشنوید؟

آن حضرت به شیعیان خود رو کرده و فرمودند: «در هنگام جان دادن، آن لحظه ای که روح از جسم شما خارج می شود، به محبت ما، بیشترین نیاز را خواهید داشت». ۱۱

اکنون تصوّر کن، آن لحظه ای که مرگ فرا رسیده و عزرائیل برای قبض روح آمده است.

آن موقعی که دیگر زبانت بند آمده است و قدرت حرف زدن نداری!

آن زمانی که هیچ کس از فرزند و همسر و دوست نمی توانند به تو کمکی بکنند!

در آن هنگام، دنیا در چشم تو تیره و تار می شود و آرام آرام باید از این دنیا دل بکنی و به دنیای تازه ای قدم بگذاری که نسبت به آن هیچ شناختی نداری!

درست در همان لحظه است که محبت و علاقه تو به اهل بیت (ع)، مایه نجات تو می شود و غم از

دل تو می زداید چرا که این عشق به اهل بیت(ع)، گنجی بزرگ است که در قلب خود پس انداز کرده ای.

آیا به یاد می آوری هر وقت ماه محرم می شد در مجالس عزاداری امام حسین(ع) شرکت می کردی و به عشق اهل بیت(ع)، اشک می ریختی!

یادت هست چگونه با سختی به سفر کربلا رفتی و ضریح شش گوشه امام مظلومان را زیارت کردی!

آن کارهای زیبای تو همه در این لحظه جان دادن برای تو فایده ای بس بزرگ دارد و آن فایده این است که ترس از مرگ را از دل تو می زداید.

چرا امام صادق(ع) در این کلام خود، عشق به اهل بیت(ع) را مایه برطرف شدن ترس از مرگ معرفی می کند و نسبت به بقیه فایده های این محبت سکوت می کند؟

من مدت زیادی در این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که به راستی که در آن لحظه های حساس جان دادن، هیچ چیز مانند محبت به اهل بیت(ع) به درد ما نمی خورد.

آری در آن لحظه، محبت اهل بیت(ع) کار خود را می کند و این ترس و اضطراب را برطرف می کند.

امروزه روان شناسان برای درمان اضطراب در زندگی، مطالعه و تحقیق می کنند و به نتایج جالبی هم رسیده اند.

اما مطالعات آنها هر چه قدر هم خوب باشد فقط در محدوده همین زندگی دنیایی است و نمی تواند آن اضطراب بزرگ لحظه جان دادن را برطرف سازد.

به راستی اگر بخواهیم برای رفع اضطراب کاری بکنیم خوب است تلاش کنیم تا آن اضطراب بزرگ را درمان کنیم! اضطراب لحظه جان دادن!

بنام مکتب شیعه را که برای درمان آن اضطراب بزرگ نسخه ای زیبا پیچیده است.

از امروز بیاییم در عشق و

محبت خود به اهل بیت (ع) راستین باشیم، و تلاش کنیم که شیعه واقعی آنها باشیم و گرد معصیت و گناه نگردیم.

و اگر به راستی، اهل بیت (ع) را دوست داشته باشیم دیگر در لحظه جان دادن، هراسی نخواهیم داشت چرا که به بالین ما عزیزی می آید که از همه روان شناسان دنیا بهتر است!

او می آید تا اضطراب ما را درمان کند، او قدرتی خدایی دارد، کلام او اثری عجیب دارد!

اصلاً دیدن او، درمان هر غم و اندوهی است و زیارتش شادمانی را به دل می آورد.

نمی دانم او را شناختی یا نه؟

کسی که تو یک عمر دم از عشق و محبت او زدی، اکنون که می خواهی جان بدهی تو را تنها نمی گذارد!

این لحظه، لحظه تنهایی توست و او خود می داند که تو چقدر به نگاه او محتاج هستی!

برای همین به کمک تو می آید و با تو سخن می گوید که نترس من با تو هستم!

و آن لحظه ای که تو صدای او را بشنوی و جمالش را ببینی، دیگر غمی به دل نداری، مرگ برای تو شیرین می شود، چرا که در لحظه جان دادن، محبوب خود را می بینی، صدایش را می شنوی، بوی خوش او را احساس می کنی، مهربانی او را نگاه می کنی!

و اشک شوق می ریزی، چون تو باور نمی کنی که مولایت این قدر مهربان باشد که به سر بالین تو بیاید!

و تو باور نمی کنی که مولایت، مهمانت شده باشد.

در حیرتی بس بزرگ باقی می مانی!

مانده ای چه کنی، چه بگویی!

و مولای تو که این صحنه را می بیند خطاب به تو می کند: «من همان علی بن ابی طالبی هستم که همواره دوستم می

داشتی.» ۱۲.

اکنون شک تو به یقین مبدل گشته است، آری، مولایت به دیدارت آمده است، و تو فقط اشک می ریزی!

به صورت مولای خود خیره می شوی و با قطرات اشک از او تشکر می کنی!

آری، تو سعادتمند شدی!

نمی دانم مرا می شناسی یا نه؟

من «سعید بن یسار» هستم و در شهر کوفه زندگی می کنم و از شیعیان اهل بیت (ع) بوده و بارها خدمت امام صادق (ع) رسیده ام و از آن حضرت احادیثی را نقل کرده ام و همه علمای شیعه، مرا شخص راستگو و مورد اعتمادی می دانند. ۱۳

آیا می خواهید شما را با زکریا آشنا سازم؟

«زکریا بن سبور» یکی از دوستان بسیار صمیمی من بوده و او هم انسانی مورد اعتماد می باشد. ۱۴

من و او روزگاران زیادی را با هم سپری کردیم و در راه نشر احادیث و سخنان امام صادق (ع) تلاش (ع) ای زیادی نمودیم.

چند روزی است که دوست من، زکریا در بستر بیماری قرار گرفته است و من گاه گاهی به او سر می زنم، اما امروز خبر دار شدم که حال او بدتر شده است و برای همین با عجله خود را به خانه او رساندم.

هنگامی که وارد خانه او شدم، دیدم که فرزندان و دوستان، گرد او جمع شده اند و گریه می کنند.

من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم چرا که من یکی از بهترین دوستان خود را از دست می دادم.

جلو رفتم و در کنار بستر او نشستم، هر چه با او سخن گفتم او جوابی نداد، برای همین اشک در چشمان من حلقه زد.

اما ناگهان دیدم که زکریا دست راست خود را باز کرده و به سوی بالا آورد، مثل اینکه می خواست با کسی دست بدهد.

و بعد یک جمله گفت: «دست من سعادتمند

شد یا علی».

من منظور او را نفهمیدم، به راستی منظور او چه بود؟

او با چه کسی سخن گفت؟

در آنجا کسی که نام او علی باشد نبود.

من در این فکر فرو رفته بودم که معنای این کار زکریا چه بود.

بعد از لحظاتی روح زکریا به سوی عالم باقی، شتافت و صدای گریه و ناله از منزل او بلند شد.

وقتی مردم خبر وفات زکریا را شنیدند، جمع شدند و ما بدن او را غسل داده و کفن کردیم و بدن او را تشییع نموده و به خاک سپردیم.

اما برای من این سؤال مانند یک معمای بی جواب باقی ماند که آن لحظه آخر عمر، زکریا با چه کسی حرف زد؟

منظور او از آن جمله چه بود؟

با خود گفتم خوب است به مدینه سفر کنم و به زیارت امام صادق(ع) شرفیاب شوم و امام خود را ملاقات کنم و در ضمن از آن حضرت در مورد جریان زکریا، توضیح بخواهم.

بنابراین برای سفر به مدینه آماده شده و به سوی مدینه حرکت کردم.

بعد از زیارت قبر رسول خدا، به خانه امام صادق(ع) شرفیاب شدم و بعد از سلام و عرض ادب، در خدمت حضرت نشستم.

گویا خبر وفات زکریا به امام صادق(ع) رسیده بود، پس آن حضرت رو به من کرد و فرمود: «به من خبر بده که هنگام جان دادن زکریا، از او چه شنیدی؟».

من گفتم: «آقای من! من در آخرین لحظات، بر بالین زکریا حاضر بودم او دست خود را باز کرد، گویی می خواست با کسی دست بدهد و بعد چنین گفت: دست من سعادت مند شد یا علی».

امام صادق(ع) رو به من کرد و فرمود:

«به خدا قسم، در آن لحظه زکریا، حضرت علی(ع) را دیده است.»

حالا من فهمیدم که منظور زکریا چه بوده است!

زکریا در لحظه مرگ، حضرت علی(ع) را دیده بود چرا که آن حضرت به شیعیان خود قول داده است که در لحظه جان دادن به دیدن آنها بیاید!

خوشا به حالت ای زکریا که در لحظه جان دادن مولای خود را دیدی و جان دادی!

عجب، چرا من از این نکته غافل بودم!

زکریا، در لحظه جان دادن با حضرت علی(ع) حرف می زد!

آری، او دست خود را باز کرد چون می خواست با حضرت علی(ع) دست بدهد و چون دست او در دستان مهربان مولایش قرار گرفت گفت: «دست من سعادت مند شد!».

او گرمای مهربانی و وفاداری مولای خویش را با دست خود لمس کرد برای همین بود که با آن جمله از سعادت خویش خبر داد. ۱۵.

مولای من! مرا تنها نگذار!

نمی دانم نام «سید حمیری» را شنیده ای یا نه؟

سید حمیری شاعری بلند مرتبه بود که عشق و علاقه زیادی به حضرت علی(ع) داشت و همواره فضائل آن حضرت را با شعر بیان می کرد.

او در زمان امام صادق(ع) زندگی می کرد و اشعار پر محتوا و دلنشین او به زبان عربی نقش مهمی در ترویج مکتب اهل بیت(ع) داشت و امام صادق(ع) او را به «سید شاعران» خطاب نمود. ۱۶.

به هر حال اشعار او در مدح و فضیلت حضرت علی(ع)، زبانزد همه بود.

اکنون سید حمیری بیمار است و همه از شفای او نا امید شده اند.

آیا موافقی با هم به عیادت این شاعر نامدار شیعه برویم؟

وارد خانه او می شویم، تمام آشنایان و همسایگان او به خانه او آمده اند.

شیعیان خبر دار شده اند که

آخرین لحظه های عمر آن شاعر بزرگ است برای همین همه به دیدن او آمده اند.

از شما چه پنهان بعضی از ناصبی ها هم آمده اند ببینند که سید چگونه جان می دهد.

ناصری ها را می شناسی؟ همان هایی که دشمنی حضرت علی(ع) را به دل دارند!

نمی دانم سر و کله اینها برای چه اینجا پیدا شده است؟

چه کسی به آنها خبر داده است؟

آنها که به خون سید حمیری تشنه اند پس برای چه به عیادت او آمده اند؟

شاید اینها آمده اند تا مرگ سید حمیری را جشن بگیرند برای اینکه سید حمیری مثل خاری در چشمشان بود.

سید حمیری همواره فضائل حضرت علی(ع) را برای مردم بازگو می کرد، برای همین مرگ او، موجب شادی دشمنان شیعه می شود.

به هر حال، مرگ به سراغ همه می آید، اکنون سید حمیری در بستر افتاده است و مردم صورت زیبای او را می بوسند و با او سخن می گویند اما او را دیگر توان سخن گفتن نیست.

نگاه کن!

در صورت سید حمیری، نقطه سیاهی پدیدار می شود و آرام آرام، این سیاهی به پیش می رود تا این که همه صورت سید سیاه می شود!

این خبر خوشایندی نیست!

سید حمیری که یک مدافع بزرگ مکتب شیعه است چرا اکنون صورتش سیاه شده است؟

نگاه کن بین که ناصبی ها چقدر شاد هستند و فریاد می زنند: «دیدید که سید حمیری رویش سیاه شد؟ چرا مولایش او را کمک نمی کند؟ ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بر دارد اما گوش نکرد، اکنون سزای کار خویش را می بیند!».

همه دوستان سید ناراحت هستند، واقعاً چه شده است، چرا صورت سید در این لحظه های آخر، سیاه شده است؟

شیعیان سرهای خود را پایین انداخته اند و از ناصبی ها خجالت

می کشند.

غم و غصه از دست دادن سید حمیری از یک طرف، و از طرف دیگر، زخم زبان ناصبی ها، همه را کلافه کرده است.

خدایا، چه کنیم؟ جواب این ناصبی ها را چه بدهیم؟

نگاه کن، در صورت سیاه سید حمیری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر می شود و آرام آرام تمام صورت سید را می گیرد!

صورت سید روشن و نورانی می شود!

مردم! نگاه کنید صورت سید نورانی شد!

مردم هجوم می آورند، آری صورت او مثل ماه می درخشد!

خنده بر لبهای سید نشسته است! سید حمیری می خندد!

او می خواهد حرف بزند!

این قدر سرو صدا نکنید!

مردم! آرام باشید، سید می خواهد سخن بگوید!

همه ساکت می شوند تا آخرین سخن سید را بشنوند!

همه به گوش باشید، قلم و دوات بیاورید آخرین کلام او را بنویسید: «كَذِبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَنْ يُنْجِيَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ».

ترجمه سخن او این می شود: «چقدر در اشتباهند کسانی که خیال می کنند حضرت علی(ع)، دوست خود را در سختی ها تنها

می گذارد! خداوند به خاطر مولایم علی(ع)، از گناهانم چشم پوشی کرد».

همه شیعیان شاد شدند و دشمنان اهل بیت(ع)، شرمند شدند و سرهای خود را پایین انداختند.

آری، حضرت علی(ع)، دوستان خود را تنها نمی گذارد، وفا از آن حضرت، درس وفا آموخته است، چگونه می شود که او

دوستان خود را فراموش کند!

بعد سید زیر لب چنین زمزمه کرد:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

أَهْدُ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

سپس سید حمیری جان به جان آفرین تسلیم کرد. ۱۷.

آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟

جبرئیل یکی از فرشتگان می باشد و در درگاه خداوند مقامی بس بزرگ دارد.

او امین وحی می باشد و کتابهای آسمانی را برای پیامبران

می آورد همانطور که قرآن را از طرف خداوند بر پیامبر ما نازل نمود.

اکنون سؤال من این است بعد از اینکه نزول قرآن تمام شد آیا باز هم جبرئیل به روی زمین می آید؟

خیلی ها خیال می کنند که جبرئیل فقط کار نزول وحی را انجام می دهد و برای همین در جواب من می گویند که جبرئیل، دیگر به زمین نمی آید چون پیامبر ما آخرین پیامبران بود و دیگر هیچ کتاب آسمانی، نازل نخواهد شد.

البته درست است که جبرئیل هرگز برای آوردن وحی به روی زمین نخواهد آمد اما او برای انجام کارهای دیگر به زمین می آید.

نمی دانم شنیده ای هنگامی که مؤمنی می خواهد جان بدهد جبرئیل هم به بالین او حاضر می شود؟

حتماً سؤال می کنی در لحظه جان دادن مؤمن، جبرئیل برای چه به بالین مؤمن می آید؟

جریان از این قرار است: هنگامی که عزرائیل (مأمور قبض روح انسان ها) می خواهد برای گرفتن جان مؤمن بیاید، جبرئیل نیز همراه او می آید.

مؤمن نگاه می کند می بیند که لحظه جان دادن او فرا رسیده است، اما قبل از هر چیز جبرئیل رو به عزرائیل می کند و می گوید: «ای عزرائیل! این کسی که می خواهی جانش را بگیری، رسول خدا و خاندان پاک او را دوست دارد، پس تو هم او را دوست داشته باش و با او مهربان باش». ۱۸.

آری، جبرئیل می آید تا به عزرائیل سفارش کند که با مؤمن، مهربان باشد، و تو خود فکر کن که این سفارش جبرئیل چقدر می تواند مایه آرامش مؤمن شود، در آن لحظه حساس، مؤمن چون صدای آرام و مهربان جبرئیل را می شنود ترس او بر طرف می شود.

مرگ آسوده در پرتو ایمان

به امام رضا(ع) خبر دادند که یکی از یاران شما، در حال جان

دادن می باشد و لحظه های سختی را پشت سر می گذارد.

امام رضا(ع) تا این سخن را شنید تصمیم گرفت به عیادت او برود پس همراه با یاران خود به سوی خانه آن شخص حرکت کرد.

امام وارد خانه شد و در کنار بستر آن بیمار نشست و به او فرمود: «حال شما چگونه است؟».

او در پاسخ عرضه داشت که دیگر عمرم به سر آمده است و مرگم به زودی به سراغم می آید.

امام رضا(ع) فرمود: «مرگم را چگونه می دانی؟».

او در پاسخ گفت که مرگم را بسیار سخت و دردناک می دانم.

امام(ع) فرمود: «ایمان خود را به خدا و ولایت ما اهل بیت محکم کن، که مرگم را آسوده خواهی یافت».

اینجا بود که آن مرد، زیر لب، اعتقاد به یگانگی خدا و محبت اهل بیت(ع) را زمزمه کرد.

لحظاتی گذشت، ناگهان آن مرد رو به امام رضا(ع) کرد و گفت: «اینان فرشتگان الهی هستند که برایم هدیه های گرانبهای بهشتی آورده اند، آنان در حضور شما ایستاده اند، آیا به آنها اجازه می دهید که بنشینند».

و امام رضا(ع) فرمود: «ای فرشتگان، می توانید بنشینید».

همه نگاه ها متوجه این مرد شده بود، خوشا به حال او که در این لحظه آخر چنین سعادت مند شده است که امام رضا(ع) و فرشتگان الهی به بالین او آمده اند.

لحظاتی گذشت، و این مرد چشمان خود را روی هم گذاشت و در آرامش فرو رفت.

ناگهان چشمان خود را باز کرد و رو به امام رضا(ع) کرد و گفت: «این رسول خدا می باشد که همراه با حضرت علی و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان(ع)، بر بالین من آمده اند».

این آخرین سخن آن مرد بود و بعد از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم

دعوت نامه ای از سوی خدا

خیلی طبیعی است که ما مرگ را خوش نداشته باشیم، زیرا با فرا رسیدن مرگ، باید از این دنیا دل کنده و وارد دنیایی شویم که هیچ شناختی از آن نداریم.

اما من در اینجا می خواهم پرده از حقیقتی بردارم و آن این است که بالا-خره همه انسان های مؤمن، روزی، عاشق مرگ می شوند.

به راستی چند نفر را می شناسید که مرگ را دوست داشته باشند؟ تا چه رسد به این که عاشق مرگ باشند!

شاید خیال کنیم همه افرادی که مرگ را دوست ندارند، مؤمن واقعی نیستند چون مؤن واقعی مرگ را دوست دارد.

اما من می خواهم بگویم که خیلی از همین مردم عادی، روزی عاشق مرگ می شوند.

آری، نشانه مؤمن این است که عاشق مرگ باشد اما در چه موقعی؟ و در کجا؟

امام صادق(ع) در سخن خود اشاره به این نکته می کند که در لحظه جان دادن، مؤمن عاشق مرگ می شود.

پس اگر ما الآن مرگ را دوست نداشته باشیم، عیبی نیست، مهم، آن لحظه های آخر است که عاشق مرگ شویم.

آری، مؤمن در آخرین لحظه های زندگی این دنیا، مرگ برایش از هر چیزی شیرین تر می شود و این وعده خداوند است.

دیگر وقت آن شده است که برای شما سخن امام صادق(ع) را بیان کنم.

«سدیر» یکی از یاران امام صادق(ع) است، یک روز او از آن حضرت سؤال کرد: «آقای من! آیا مؤمن، مرگ را بد می

شمارد؟

امام صادق(ع) فرمود: «نه، به خدا قسم، مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد! وقتی عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می آید، در

آغاز، مؤمن دچار هراس می شود، اما عزرائیل به سخن در می آید و خطاب به مؤمن می گوید: نترس و هراس نداشته باش،

زیرا

که من از پدر، نسبت به تو مهربان تر خواهم بود.

ای مؤمن! چشم خود را باز کن! نگاه کن! این رسول خدا است، آنها هم حضرت علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان(ع) می باشند که به دیدن تو آمده اند».

پس مؤمن چشم خود را باز می کند و می بیند که چهارده معصوم(ع) در کنار اویند!

آن گاه صدایی به گوش مؤمن می رسد.

خدایا، این صدای کیست؟

این صدای فرشته ای از فرشتگان الهی است که مأمور می باشد تا این کلام خدا را به گوش مؤمن برساند.

آری، خدای متعال دستور داده است تا این فرشته از طرف او با مؤمن چنین بگوید: «ای بنده من! به سوی پروردگار خود باز گرد تا با بندگان خوب من که همان چهارده معصوم(ع) هستند، همراه باشی و وارد بهشت من گردی».

مؤمن چون این صدا را می شنود که خدای متعال او را به سوی خود فرا می خواند و از او دعوت می کند تا در بهشت او مسکن گزیند، مرگ را در کام خود شیرین می یابد و عاشق مرگ می شود.

آری، اینجاست که دری به سوی بهشت، مقابل دیدگان مؤمن، ظاهر می شود و او جایگاه و منزل خود را در بهشت می بیند.

امام صادق(ع) در آخر سخن خود می فرماید: «در آن هنگام هیچ چیز نزد مؤمن دوست داشتنی تر از جان دادن نیست».

دعایی برای لحظه آخر

به پیامبر خبر دادند که یکی از یاران شما، آخرین لحظه های عمر خود را سپری می کند.

آن حضرت با شنیدن این خبر از جا بلند شد و همراه با گروهی از یاران خود به سوی خانه او حرکت کرد.

پیامبر وارد خانه شدند و در کنار بستر او

قرار گرفتند اما او در حالتی بود که متوجه حضور آن حضرت نشد زیرا لحظه های جان دادن را به سختی سپری می کرد.

پیامبر با دیدن این منظره، ناراحت شده و رو به عزرائیل کرد و فرمود: «ای عزرائیل، فرصتی به این مرد بده تا با او سخن بگویم».

و تو خود می دانی که پیامبر می تواند عزرائیل را ببیند و با او سخن بگوید و سخن آن حضرت هم مورد قبول عزرائیل واقع می شود چرا که همه فرشتگان مأمورند تا به دستورات پیامبر گوش فرا دهند.

بعد از این که سخن پیامبر با عزرائیل تمام شد همه دیدند که کم کم حال آن مرد بهتر و بهتر شد تا اینکه به شرایط عادی بازگشت.

آن مرد چشم خود را باز کرد و دید که وجود مقدس پیامبر در کنار او نشسته است، پس خدمت آن حضرت سلام کرد.

پیامبر در حالی که لبخندی دلنشین به لب داشت به او فرمود: «چه خبر؟ در آن حالت چه می دیدی؟».

آن مرد گفت: «ای رسول خدا! صحنه عجیبی بود، در آن حال، تاریکی و سیاهی را می دیدم که به سوی من می آمد».

آن مرد در زندگی خود گناهای انجام داده بود که در لحظه مرگ به شکل سیاهی در مقابلش ظاهر شده و او را غرق ترس و وحشت کرده بودند.

پیامبر که جواب آن مرد را شنید رو به او کرد و فرمود: «این دعایی را که من می گویم بخوان: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعَاصِيكَ وَأَقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ! بار خدایا! گناهان زیاد مرا ببخشای و اعمال نیک مرا که بسیار کم است قبول نما».

آن مرد این دعا را زیر لب زمزمه

کرد و دوباره بی هوش شد.

پیامبر لحظاتی صبر کرد تا اینکه آن مرد به هوش آمد، آن موقع از او سؤال کرد که در آن حالت بی هوشی، چه منظره ای را دیدی؟

آن مرد گفت: «ای رسول خدا، دیدم که نورسفیدی به سوی من می آمد».

اینجا بود که پیامبر خیلی خوشحال شد و گل لبخند به صورت مبارکش نشست و رو به بستگان آن مرد کرد و فرمود: «خدا گناهان این مرد را بخشید».

و بعد از لحظاتی آن مرد جان به جان آفرین تسلیم کرد.

امام صادق(ع) بعد از نقل این جریان، فرمودند: «هرگاه به بالین کسی رفتید که در حال جان دادن است، این دعا را برای او بخوانید».

۲۱.

آری، دعا می تواند دوی هر دردی باشد، و در آن لحظه های جان دادن بهترین راه برای کسب بخشش خداوند می باشد.

بیاید با خود عهد کنیم که هرگاه دیدیم کسی در حال جان دادن است به جای گریه و زاری، این دعا را برای او بخوانیم، می خواهد آن شخص، دوست و آشنای ما باشد یا یک فرد غریبه، به امید آنکه افرادی پیدا شوند که در لحظه جان دادن ما، این دعا را برای ما بخوانند.

فرشتگان با شاخه گل آمده اند

همه شما داستان شیطان را شنیده اید، او سالیان سال عبادت خدا را نمود اما وقتی که خداوند به او فرمود که بر آدم سجده کن، حاضر نشد تا این دستور خداوند را انجام دهد و به همین علت بود که برای همیشه از درگاه قرب الهی دور شد.

از آن روز به بعد شیطان تلاش می کند تا مانع سعادت و کمال انسان ها شود و با انواع حيله ها بر سر راه خوشبختی فرزندان آدم، قرار می گیرد تا آنها

را به راه گمراهی و بیچارگی بکشاند.

به هر حال، شیطان، دشمن انسان است و همه تلاش خود را در راه گمراهی او صرف می کند.

البته خداوند متعال وعده فرموده است که بندگان خوب خود را در مقابل نقشه شیطان، کمک نموده و آنها را یاری نماید.

نمی دانم شنیده ای یا نه، وقتی بنده مؤمنی از دنیا می رود فریاد و ناله شیطان بلند می شود.

شاید با خود بگویی ما تا به حال شنیده بودیم که شیطان از مرگ انسان های خوب خوشحال می شود اما حالا حرف تازه ای می شنویم که با مرگ یک بنده خوب خدا، شیطان ناله سر می دهد و گریه می کند!!

البته تو خود می دانی که من این سخن را بدون دلیل نمی گویم، این حدیث رسول خدا را به گوش جان بسپار: «هنگامی که مرگ بنده خوب خدا فرا می رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می شود در حالی که هر کدام از آنها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند. همه این فرشتگان، نزد مؤمن می آیند و با نهایت احترام خدمت او سلام می کنند و هر کدام به مؤمن بشارت و مژده دیدار خداوند را می دهند، پس از آن، همه فرشتگان در دو صف منظم می ایستند».

نمی دانم دیده ای که یک برده چگونه در مقابل ارباب خود می ایستد!

پیامبر فرمودند که این فرشتگان این گونه در حضور مؤمن می ایستند گویی که همه اینها بردگانی هستند که در حضور ارباب خود ایستاده اند. ۲۲

آری، همه این فرشتگان به پاس احترام مؤمن، با کمال نظم ایستاده اند، بوی خوش شاخه های گل، فضا را معطر کرده است.

به راستی که خداوند برای قبض روح مؤمن چه برنامه زیبایی ریخته است!

ما در زندگی خود دیده ایم که هرگاه

رئیس جمهور یک کشور بخواهد به کشور دیگری سفر بکند در لحظه ورود به کشور میزبان، توسط یگان ویژه ای از نیروهای نظامی، مورد استقبال رسمی قرار می گیرد.

امروز دانستیم که مؤمن هم هنگامی که می خواهد به سفر ابدی خود برود و این دنیا را ترک کند توسط پانصد فرشته، مورد استقبال، واقع می شود.

این یک مراسم بسیار باشکوه است به گونه ای که خبر آن به گوش شیطان می رسد.

پیامبر در ادامه سخن خود می فرماید: «چون شیطان به این فرشتگان نگاه می کند که جهت مراسم قبض روح مؤمن جمع شده اند دست خود بر سر می گذارد و فریاد می زند».

صدای ناله و گریه شیطان مایه تعجب اطرافیان او می شود.

هنگامی که لشکریان شیطان صدای گریه او را می شنوند می گویند: «ای آقای ما! تو را چه می شود؟ چرا این چنین بی تابی می کنی؟»

و شیطان جواب می دهد: «مگر نمی بینید که خداوند چگونه از بنده خوب خود، احترام می گیرد؟ ببینید چه مراسمی برای قبض روح این مؤمن برگزار شده است! شما کجا بودید، چرا برای گمراهی این فرد، تلاش نکردید؟ چرا او را از راه خدا منحرف نکردید؟».

و لشکریان او جواب می دهند که ما نهایت سعی و تلاش خود را نمودیم تا او را گمراه کنیم اما او هرگز به وسوسه های ما گوش نداد. ۲۳

بوی خوش آن یار مهربان

پیامبر اسلام ویژگی هایی مخصوص به خود داشت که شخصیت او را از دیگران جدا می کرد.

برای مثال آن حضرت همواره خوشبو بود به گونه ای که هرگاه آن حضرت از کوچه ای عبور می کرد مردم از بوی عطر خوشی که در آن فضا پیچیده بود، می فهمیدند که پیامبر از آن جا گذر نموده است.

در روایات آمده است پولی که پیامبر خرج عطر و

بوی خوش می کرد بیش از پولی بود که صرف غذا می کرد و این نشان از اهمیت خوشبو و معطر بودن دارد. ۲۴

کاش همه مسلمانان خوشبو بودن، پیامبر را الگوی خود قرار می دادند و به این وسیله ارتباطات بین فردی جامعه ما محکمتر و زیباتر می شد چرا که بوی خوشی که شما استفاده می کنید بهترین هدیه ای است که به همکار و دوست و همسر خود می دهید و نشانه آن است که به آنها احترام می گذارید.

یکی دیگر از ویژگی های پیامبر این بود که صورت آن حضرت همواره نورانی بود به گونه ای که در تاریکی شب، نوری از صورت آن حضرت جلوه نمایی می کرد.

آری، من و تو که در آن زمان نبودیم تا بوی خوش پیامبر را استشمام کنیم و صورت نورانی او را مشاهده کنیم.

اما من به شما آدرسی می دهم که در آنجا می توانیم به آرزوی خود برسیم.

آری، دیر یا زود مرگ به سراغ ما می آید و بدن ما را داخل قبر می گذارند، در آنجا می توانیم به خواسته خود برسیم.

حتماً با خود می گویی: آخر آنجا، داخل قبر دیگر چه مجالی هست که من به آرزوی خود فکر کنم.

اما صبر کن، می خواهم مطلب زیبایی برایت بگویم:

من می دانم که بارها و بارها به تاریکی قبر فکر کرده ای و از آن وحشت کرده ای، اما اکنون از امام صادق (ع) این سخن را بشنو: «چون مؤمن را داخل قبر گذاشته و آن را با خاک پوشانند، قبر مؤمن شکافته می شود و دری آشکار می شود و مؤمن به سوی آن در نگاه می کند».

آیا می توانی حدس بزنی که مؤمن چه می بیند؟

قبر که تاریک تاریک است، اما نوری از آن در به سوی قبر می آید و تمام

قبر را روشن می کند .

این نور، نور صورت زیبای رسول خدا می باشد.

و بوی خوشی به مشام مؤمن می رسد، آری این بوی خوش آن حضرت است. ۲۵

جانم به فدای مهربانیت ای رسول خدا که دوستان خود را در سخت ترین لحظه ها تنها نمی گذاری !

ای آقا و مولای ما !

چه می شود آن لحظه که در قبر قرار گیریم و همه، ما را تنها گذارند، به ما هم نظر لطفی بنمایی !

اکنون که دانسته ایم به دیدن دوستان خوبت می روی، ما هم چشم انتظاریم، گر چه شرمنده روی تو هستیم اما نگاه ما به کرم و لطف شماست.

از بازنشستگی خبری نیست !

خداوند دو فرشته را مأمور نوشتن اعمال ما نموده است و اسم آنها «رقیب» و «عتید» می باشد، آنها تمامی اعمال و کردار ما را ثبت می نمایند تا در روز قیامت موقع حسابرسی اعمال، به پیشگاه خداوند عرضه شود.

این دو فرشته از لحظه ای که ما به بلوغ می رسیم مشغول انجام وظیفه خود می شوند و تا آخرین لحظه های عمر ما، اعمال نیک و بد ما را ثبت می کنند.

تا به حال فکر کرده اید که وقتی یک نفر از دنیا می رود، تکلیف این دو فرشته که مخصوص ثبت اعمال بودند، چه می شود؟

آیا خدا به آنها مأموریتی تازه می دهد؟ یا اینکه آنها هم بازنشسته می شوند !!

اما آنها باید بدانند که از بازنشستگی خبری نیست، خدا به آنها مأموریتی جدید می دهد.

من توجّه شما را به حدیثی از امام صادق(ع) جلب می کنم.

آن حضرت فرمودند: «هنگامی که مؤمن جان به جان آفرین تسلیم می کند آن دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال او بودند به آسمان صعود می کنند. آنان در حالی که اشک می ریزند و گریه می کنند به درگاه خداوند عرضه

می دارند: بار خدایا! مرگ بنده خوب تو فرا رسید، او اهل طاعت و بندگی تو بود، چقدر از او اعمال نیک و پسندیده دیدیم. بار خدایا اکنون وظیفه ما بعد از مرگ او چیست؟ پس خدا به آنان می گوید: به روی زمین برگردید و تا روز قیامت، در کنار قبر او منزل کنید و همواره مشغول عبادت من باشید و ثواب آن عبادت های خود را در پرونده اعمال او بنویسید و چون روز قیامت بر پا شود او را به سوی بهشت رهنمون شوید و در بهشت به خدمت او درآید». ۲۶

شاخه گلی که فراموشی می آورد

امام سجاده (ع) در حدیثی فرمودند: «هنگامی که موقع مرگ بنده مؤمن فرا می رسد خداوند دو شاخه گل از بهشت برای مؤمن می فرستد».

یادم نمی رود یک روز این حدیث را در محفلی ذکر کردم، یکی از افرادی که آنجا بود به من رو کرد و گفت:

«آخر یک نفر نیست به خدا بگوید که ای خدا، در مدت عمر مؤمن، یک شاخه گل برایش نفرستادی، حالا که عزرائیل می خواهد جانش را بگیرد برای او شاخه گل می فرستی!».

اما اگر این دوست من صبر می کرد برای او توضیح می دادم که همه کارهای خداوند، حکمتی دارد.

اینکه خدا صبر می کند و در لحظه جان دادن برای مؤمن، شاخه گل می فرستد برای این است که در آن شرایط هیچ چیز به اندازه این شاخه گل برای او مفید نیست.

خداوند برای مؤمنی که می خواهد جان بدهد دو شاخه گل می فرستد اما این دو شاخه گل، گل‌های معمولی نیستند!

هر کدام از این شاخه گل ها اثر مخصوصی را دارد.

مقداری فکر کن، هر انسانی در این دنیا وظیفه دارد برای گذران امور

زندگی خود به تلاش و فعالیت اقتصادی پردازد.

آری، کار و تلاش در اسلام به عنوان عبادت معرفی شده است و شخص مؤمن هم در راستای این دستور اسلامی، به کسب درآمد می پردازد.

خوب این بنده خدا، یک عمر زحمت کشیده است، خانه و ماشین و دیگر وسائل زندگی را فراهم نموده است و معلوم است که به آن علاقمند است و شاید دل کندن از آن برای او سخت باشد.

آیا می دانی نام یکی از آن شاخه گلها، «مُسیخه» می باشد؟

مُسیخه به معنای «بی خیال کننده» می باشد، مؤمن چون این شاخه گل را می بوید قلبش از دلبستگی به مال دنیا بی خیال می شود، با بوییدن این شاخه گل، دیگر هیچ علاقه ای به مال دنیا در دل مؤمن باقی نمی ماند.

اکنون دیگر مؤمن، هیچ علاقه ای به اموال و دارایی خود ندارد، اصلاً به آنها فکر نمی کند، تمام اموالش برای او بی ارزش می شود.

آیا می دانی نام آن گل دیگر چیست؟

امام سجاده(ع) نام آن را «مُنسیه» معرفی می کند.

منسیه، یعنی «فراموشی آور»!

آیا دیده ای افرادی دچار بیماری فراموشی شده اند و دیگر هیچ چیز را به یاد نمی آورند.

مؤمن با بوییدن این شاخه گل دوم، به یک فراموشی مبتلا می شود.

البته نه اینکه مؤمن همه چیز را فراموش کند، نه، بلکه او هر چه رنگ و بوی دنیا را دارد فراموش می کند.

خانه من، ماشین من، شهرت من، ریاست من، فرزند من، همسر من!

مؤمن همه اینها را فراموش می کند.

اکنون او دیگر به یاد ندارد که خانه و زندگی داشته است!

حالا شیطان دیگر چه می تواند بکند؟

حتماً شنیده ای که شیطان در آن لحظه های آخر عمر، به سراغ انسان می آید و چون می داند او به اموال و دارایی خود محبت

دارد تلاش می کند تا انسان را به گمراهی بکشاند مثلاً به او می گوید اگر دست از خداپرستی برداری خانه تو را آتش می زدم، ماشین تو را آتش می زدم و...

آن لحظه، لحظه بسیار حساسی است، چه بسا افرادی بوده اند که در آن لحظه به دنبال وسوسه شیطان، عاقبت به خیر نشده اند. اما خداوند در آن لحظه های حساس، با فرستادن دو شاخه گل، بنده مؤمن خود را یاری می کند.

مؤمن چون آن دو شاخه گل را می بوید حافظه اش از مال دنیا و هر آنچه رنگ دنیایی دارد خالی می شود، دیگر شیطان هیچ کاری نمی تواند بکند، اگر بخواهد به مؤمن بگوید که اگر «شهادتین» بگویی خانه تو را آتش می زدم، مؤمن اصلاً یادش نمی آید که خانه ای داشته است!

و به این ترتیب تلاش شیطان بی نتیجه می شود و مؤمن با راحتی و آسودگی تمام به سوی دیار باقی می شتابد و مرگ در کام او شیرین جلوه می کند. ۲۷

خانه بهشتی خود را نگاه کن!

من در اینجا می خواهم بار دیگر تصویر جان دادن مؤمن را به روایت امام صادق(ع)، برایت بازگو کنم تا بدانی که اگر شیعه واقعی اهل بیت(ع) باشی چقدر مرگ برای تو دلنشین می شود!

آن لحظه ای که دیگر زبان تو بند آمده است و قادر به سخن گفتن نیستی و فرزندان و همسر و آشنایان، گرد تو جمع شده اند و تو اشک را در چشم آنها می بینی و آرام آرام می فهمی که باید بار سفر بر بندی و از همه آنها جدا شوی!

و تو نگاه به اطرافیان خود می کنی و می خواهی با آنان سخن بگویی اما نمی توانی زیرا که زبانت بند آمده است!

اما تو نباید نگران باشی چرا که درست همان لحظه ای

که زبانت بند می آید وعده بزرگ خداوند فرا می رسد.

این قانون خداوند است، درست آن موقعی که زبان مؤمن بند می آید، یک مهمانی بزرگ آغاز می شود.

آنجا را نگاه کن!

آن آقا کیست که با عده ای به خانه تو آمده اند!

آنها مهمانان تو هستند!

آنها را شناختی یا نه؟

آن یکی رسول خدا می باشد، آن دیگری حضرت علی(ع) است، آن دیگری امام حسن(ع) و دیگری امام حسین(ع)!

همه امامان معصوم(ع) آمده اند!

نگاه کن حضرت زهرا(س) هم آمده است. ۲۸.

آیا نمی خواهی به آنها سلام کنی!

یادت هست یک عمر زیارت جامعه خواندی و گفتی: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ»

حالا هم همین جمله را بگو!

رسول خدا می آید طرف راست تو می نشیند و حضرت علی(ع) در سمت چپ تو!

بعد از آن می بینی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم آمده اند.

شنیده ام که تو از عزرائیل می ترسی!

خوب، قبل از اینکه عزرائیل بیاید چهارده معصوم(ع) می آیند تا تو دیگر نترسی!

آری، قبل از آنکه عزرائیل بیاید آن عزیزانی که یک عمر عاشقشان بودی، به کنار تو آمده اند!

حضرت زهرا(س) هم زودتر از عزرائیل آمده است!

مگر تو نبودی که برای فرزندان او عزاداری می کردی!

مگر تو نبودی که برای مظلومیت آنها اشک می ریختی!

اکنون نوبت آنهاست تا تو را یاری کنند و چه خوب یاری می کنند!

گوش کن!

چهارده معصوم(ع) دارند با عزرائیل سخن می گویند، همه آنها یک حرف و یک سخن را تکرار می کنند: «ای عزرائیل! این مؤمن را که می بینی ما را دوست دارد، با او مهربان باش!».

و عزرائیل پاسخ می دهد: «قسم به خدا، من با او همچون پدری مهربان برخورد می کنم و برای

او از برادر، دلسوزتر خواهم بود».

اکنون عزرائیل نزدیک تو می آید و با تو سخن می گوید: «ای بنده خدا! آیا برگه آزادی از آتش جهنم را با خود داری؟».

و تو جواب می دهی: آری، با محبت و عشق به محمد و آل محمد(ع) و با ولایت حضرت علی(ع)، برگه آزادی از جهنم را دارم. ۲۹.

و اکنون رسول خدا با تو سخن می گوید: «نگران نباش، نترس، که تو در امان هستی!».

این سخن رسول خدا است که قلب تو را آرام می کند.

و تو محو جمال دلربای آن حضرت می شوی!

و اکنون به دستور رسول خدا پرده ها از جلوی چشم تو کنار می رود و تو نگاه می کنی خانه خودت را در بهشت می بینی!

و تو به سوی بالا نگاه می کنی!

داری بهشت را می بینی!

نگاه کن، شاخه ای از درخت طوبی به خانه تو هم آمده است!

آیا می توانی برایم بگویی که اصل این درخت طوبی در کجای بهشت است؟

آری، اصل این درخت در خانه حضرت علی(ع) است!

(خواننده عزیز، نمی دانم تا به حال بالین شخصی بوده ای که دارد جان می دهد، اگر دیدی که او چشم باز کرده و به سمت

بالا نگاه می کند، بدان آن همان موقعی است که او به چهره چهارده معصوم(ع) نگاه می کند). ۳۰

رسول خدا به تو می گوید: «این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است اگر بخواهی می توانی در دنیا بمانی!

و البته اگر دنیا را انتخاب کنی خداوند به تو ثروت و دارایی زیادی خواهد داد».

اما تو در جواب چه می گویی؟

امام صادق(ع) فرمود: «مؤمن در آن لحظه به رسول خدا می گوید: ای رسول خدا، من دیگر به دنیا کاری ندارم

آری، چون چشم تو به جمال رسول خدا و اهل بیت او روشن شد و جایگاه بهشتی خود را دیدی، دیگر دنیا آنقدر در چشم تو کوچک می شود که حاضر نمی شوی برای یک لحظه هم در دنیا بمانی!

(خواننده محترم، وقتی در بالین کسی حاضر شدی که در لحظه جان دادن است اگر دیدی که ابروهای خود را به سوی بالا حرکت می دهد، حواست باشد این همان لحظه ای است که او دارد در جواب رسول خدا می گوید که من دنیا را نمی خواهم! جواب منفی او به صورت حرکت ابروها به سوی بالا جلوه می کند). ۳۱.

پس خودت این مرگ زیبا را انتخاب می کنی!

این یک قانون است که خداوند جان مؤمن را به زور نمی گیرد، بلکه مؤمن با میل و رغبت مرگ را انتخاب می کند!

اکنون عرق به پیشانی تو می نشیند و اشک از گوشه چشم راست جاری می شود.

این اشک شوق است!

شوق وصال آنهایی که یک عمر به عشقشان زندگی کردی!

شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آنها همواره آرزوی تو بود!

و روح تو از جسمت جدا می شود و از همین جا زندگی عالم برزخ تو آغاز می گردد.

و تو می بینی که مردم، جمع شده اند و بدن تو را برای غسل دادن می برند و بعد از غسل دادن، کفن بر بدنت می پوشانند و برای تشییع جنازه تو آماده می شوند.

نگاه کن، بین دوستان تو که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو آمده اند، آنها را به یاد می آوری یا نه؟

روح مؤمنانی که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو می آیند و به تو سلام نموده و تو را به نعمتهای خدا

و این گونه زندگی جدید تو آغاز می شود.

این یک تولد دوباره برای توست!

و به راستی که با حضور امامان معصوم (ع) مرگ بسیار دلنشین است.

آری، زندگی فقط با محبت و عشق به آنان دلنشین می شود و مرگ و جان دادن هم با حضور آنان از غسل شیرین تر!

بار خدایا!

چه می شود که ما را به آخرین و بزرگترین آرزویمان برسانی!

ما را هم از جمله آنانی قرار ده که بزرگترین مهمانی عمرشان را در آخرین لحظه عمرشان برگزار می کنند!

آن لحظه ای که چشم باز می کنند و می بینند که میزبان چهارده معصوم (ع) شده اند!

و مولایشان حضرت علی (ع) را در کنار خود می بینند و اشک شوق در چشمشان حلقه می زند و به صورت مهربان او خیره می شوند و لبخند می زنند و می گویند:

خوش آمدی!

ای مولای مهربان ما

یا علی!

«پایان»

منابع

۱. اختیار معرفه الرجال، الشیخ الطوسی، (۴۶۰ ق)، تصحیح میرداماد الإسترابادی، تحقیق: السید علی الرجایی، ۱۴۰۴، الطبعة الأولى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.

۲. أعيان الشيعة، السید محمّد الأمين، (۱۳۷۱ ق)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت.

۳. الإقبال الأعمال، السید ابن طاووس، (۶۶۴ ق)، تحقیق: جواد القیومی الإصفهانی، الطبعة الأولى، مكتب الإعلام الإسلامی، قم.

۴. الأمالی، الشیخ الطوسی، (۴۶۰ ق)، الطبعة الأولى، (۱۴۱۴ ق)، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.

٥. الأملی، الشیخ المفید (٤١٣ ق)، الطبعه الثانيه ١٤١٤، دار المفید للطباعه والنشر و التوزیع، بیروت.

٦. الإیقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه، الحرّ العاملی، (١١٠٤ ق)، تحقیق مشتاق المظفر، الطبعه الأولى، ١٤٢٢ ق، دلیل ما، قم.

٧. بحار الأنوار، العلامه المجلسی، (١١١ ق)، الطبعه الأولى، ١٤٠٣ ق، دار إحياء التراث العربی، بیروت.

٨. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، (٥٧١)

ق)، تحقيق: على شيرى، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٩. تفسير أبي حمزة الثمالى، أبو حمزة الثمالى (١٤٨ ق)، جمعه ورتبه عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ ق، مطبعة الهادى.

١٠. تفسير العياشى، محمّد بن مسعود العياشى، (٣٢٠ ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، مكتبه العلميه الإسلاميه، طهران.

١١. تفسير الفرات، فرات بن إبراهيم الكوفى، (٣٥٢ ق)، تحقيق محمّد الكاظم، الطبعة الأولى، ١٤١٠ ق، مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزارة الثقافه والإرشاد الإسلامى، طهران.

١٢. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزى، (١١١٢ ق)، تصحيح وتعليق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، الطبعة الرابعه، ١٣٧٠ ش، مؤسسه إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.

١٣. جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردى، (١٣٨٣ ق)، المطبعة العلميه، قم.

١٤. جواهر الكلام، الشيخ الجواهرى، (١٢٦٦ ق)، تحقيق وتعليق: الشيخ عبّاس القوجانى، الطبعة الثانيه، ١٣٦٥ ش، دار الكتب الإسلاميه، طهران.

١٥. الحدائق الناضره، المحقّق البحرانى، (١٨٦ ق)، تحقيق وتعليق وإشراف: محمّد تقى الإيروانى، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين، قم.

١٦. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، الطبعة الأولى، منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه، قم.

١٧. خلاصه الأقوال، العلّامه الحلّى، (٧٢٦ ق)، الشيخ جواد القيومى، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، مؤسسه نشر الفقاهه.

١٨. دستور معالم الحكم، ابن سلامه، (٤٥٤ ق)، الطبعة الأولى، مكتبه المفيد، قم.

١٩. دعائم الإسلام، القاضى النعمان المغربى، (٣٦٣ ق)، تحقيق: آصف بن على أصغر فيضى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام بالأوفسيت عن طبعه دار المعارف فى القاهره.

٢٠. الدعوات، قطب الدين الراوندى، (٥٧٣ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ ق، مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قم.

٢١. ذخيره المعاد، المحقّق السبزوارى، (١٠٩٠ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، طبعه حجرية.

٢٢. رجال ابن داوود، ابن داوود الحلّى، (٧٤٠ ق)، تحقيق:

السيد محمد بحر العلوم، الطبعة الأولى، منشورات الرضى، قم.

٢٣. رجال الطوسي، الشيخ الطوسي، (٦٠ق)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، الطبعة الأولى، مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، قم.

٢٤. رجال النجاشي، النجاشي، (٤٥٠ق)، الطبعة الخامسة، ١٤١٦، مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين بقم المقدّسه.

٢٥. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ق)، تحقيق: محمّد الجلالى، الطبعة الثانيه، ١٤ق ١٤، مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، قم.

٢٦. شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، (٦٥٦ق)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسه مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعه دار إحياء الكتب العربيه.

٢٧. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تقديم: السيد محمّد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ق، منشورات المكتبه الحيدريه، النجف الأشرف.

٢٨. عيون الحكم و المواعظ، على بن محمّد الليثى الواسطى، (القرن الثاني)، تحقيق: الشيخ حسين الحسينى البيرجندى، الطبعة الأولى، دار الحديث، قم.

٢٩. الغدير، الشيخ الأمينى، (١٣٩٢ق)، الطبعة الرابعه، ١٣٩٧ق، دار الكتب العربى، بيروت.

٣٠. الفصول المهمه فى أصول الأئمه، الحرّ العاملى، (١١٠٤ق)، تحقيق محمّد القائنى، الطبعة الأولى، ١٤١٨، مؤسسه إسلامى إمام رضا عليه السلام.

٣١. فضائل الأشهر الثلاثه، الشيخ الصدوق (٣٨١ق) تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانيه.

٣٢. الفهرست، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الشيخ جواد القيومى، الطبعة الأولى، ١٤١٧، مؤسسه نشر الفقاهه.

٣٣. قاموس الرجال، الشيخ محمّد تقى التستري، معاصر، الطبعة الأولى، ١٤١٩، مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين بقم المقدّسه.

٣٤. الكافي، الشيخ الكلينى، (٣٢٩ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، الطبعة الخامسه، دار الكتب الإسلاميه، طهران.

٣٥. كتاب الزهد، الحسين بن سعد الكوفى، القرن الثالث، تحقيق ميرزا رضا عرفانيان، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ق، مطبعه العلميه، قم.

٣٦. كشف الغمّه، ابن أبى الفتح الأربلى، (٦٩٣ق)، الطبعة الثانيه، ١٤٠٥ق، دار الأضواء، بيروت.

- الهندي، (٩٧٥ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيانى، تصحيح وفهرسه: الشيخ صفوه السقا، مؤسسه الرساله، بيروت.
٣٨. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقى، (٢٧٤ق)، تحقيق: سيد جلال الحسينى، دار الكتب الإسلاميه، طهران
٣٩. مدينه المعاجز، السيد هاشم البحرانى، (١١٠٧ق)، تحقيق عزه الله المولائى الهمدانى، الطبعة الأولى، ١٤١٣، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم.
٤٠. مستدرک الوسائل، الميرزا النورى، (١٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.
٤١. مصباح الفقيه، آقا رضا الهمدانى، (١٣٢٢ق)، الطبعة الأولى، منشورات مكتبه الصدر، طهران.
٤٢. المصباح، الكفعمى، (٩٠٥ق)، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣ق، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت.
٤٣. مصباح المتهدج، الشيخ الطوسى، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت.
٤٤. معانى الأخبار، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم.
٤٥. معجم رجال الحديث، السيد الخوئى، (٤١١ق)، الطبعة الخامسه، ١٤١٣ق، طبعه منقحه ومزيده.
٤٦. مكارم الأخلاق، الشيخ الطبرسى (٥٤٨ق) الطبعة السادسه، منشورات الشريف الرضى، قم.
٤٧. مناقب آل أبى طالب، لابن شهر آشوب، (٥٨٨ق)، الطبعة الأولى ١٣٧٦ق، المكتبه الحيدريه، النجف الأشرف.
٤٨. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (٨١ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، الطبعة الثانيه، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم.
٤٩. ميزان الحكمه، محمد الريشهري، تحقيق دار الحديث، الطبعة الأولى، دار الحديث.
٥٠. نقد الرجال، التفرشى (القرن الحادى عشر)، الطبعة الأولى، ١٤١٨ق، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
٥١. نهج البلاغه، شرح: الشيخ محمد عبده، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق، دار الذخائر، قم.
٥٢. وسائل الشيعه، الشيخ الحرّ العاملى، (١١٠٤)، الطبعة الثانيه، ٤١٤ق، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.

نويسنده، كتب، ناشر

ارتباط با نويسنده

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما

را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجال شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خُدامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار

فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتاب نویسنده

کتاب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ - قصه معراج: حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

۶ - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ - روی دست آسمان: عید غدیر

۸ - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المومنین

۹ - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین (ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق (ع)

۲۲ - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا (ع)

۲۳ - داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان (ع)

۲۴ - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان (ع)

۲۵ - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان (ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان (ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ - خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ - با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ - خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ - در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ - یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ - آسمانی ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ - سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ - راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتاب عربی

۴۹ - تحقیق «فهرست سعد» .

۵۰ - تحقیق «فهرست الحمیری» .

۵۱ - تحقیق «فهرست حمید» .

- ۵۲ - تحقیق « فهرست ابن بطّه » .
- ۵۳ - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- ۵۴ - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- ۵۵ - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- ۵۶ - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- ۵۷ - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- ۵۸ - الصحيح في فضل الزياره الرضويه .
- ۵۹ - الصحيح في البكاء الحسيني .
- ۶۰ - الصحيح في فضل الزياره الحسينيه .
- ۶۱ - الصحيح في كشف بيت فاطمه (س) .
- ۶۲ - صرخه النور .
- ۶۳ - إلى الرفيق الأعلى .

نشر و ثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد).

انتشارات و ثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را در حوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات و ثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکنون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نمایم.

خرید کتاب های فارسی نویسنده

تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰

همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com

سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

۱. «عن علی بن ابی طالب علیه السلام وهو ساجد یبکی علاء نحبیه وارتفع صوته بالبكاء، فقلنا: یا امیر المؤمنین ، لقد أمرضنا بکاوٍ وأمضنا وشجانا ، وما رأیناک قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: کنت ساجداً أدعو ربّی بدعاء الخیرات فی سجدتی ، فغلبنی عینی ، فرأیت رواقاً هالنتی وأقلقتنی ، رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قائماً وهو یقول: یا أبا الحسن ، طالت غیبتک ، فقد اشتقت إلی رواقک، وقد أنجز لی ربّی ما وعدنی فیک. فقلت: یا رسول الله ، وما الذی أنجز لک فیّ ؟ قال: أنجز لی فیک وفی زوجتک وابنیک وذریتک فی الدرجات العلی فی علیین، قلت: بأبی أنت وأمّی یا رسول الله فشیعتنا ؟ قال: شیعتنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: یا رسول الله ، فما لشیعتنا فی الدنیا ؟ قال: الأمن والعافیة، قلت: فما لهم عند الموت ؟ قال: یحکم الرجل فی نفسه ویور ملک الموت بطاعته، قلت: فما لذلك حدّ یعرف ؟ قال: بلی، إنّ أشدّ شیعتنا لنا حبّاً یكون خروج نفسه کشرب أحدکم فی یوم الصیف الماء البارد الذی ینتقع به القلوب...»: بحار الأنوار ج ۱۶، ص ۴۲ باب ۱۹۴. ۲. عن الحارث الهمدانی قال: «دخلت علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: ما جاء بک ؟ فقلت: حبّی لک یا امیر المؤمنین، فقال: یا حارث أتحنّنی ؟ قلت: نعم والله یا امیر المؤمنین،

قال: أما لو بلغت نفسك الحلقوم رأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غريبه الإبل لرأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا ماّر على الصراط بلواء الحمد بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لرأيتني حيث تحبّ»: كشف الغمّه ج ١٣٨١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨١، ج ٢٧ ص ١٥٧، الفصول المهمّه ج ١ ص ٣١٥.

عن الأصبغ بن نباته قال: «دخل الحارث الهمداني على أمير المؤمنين عليّ عليه السلام في نفر من الشيعة وكنت فيهم، فجعل الحارث يتنهد في مشيته ويخبط الأرض بمحجنه ، وكان مريضاً، فأقبل عليه أمير المؤمنين عليه السلام ، وكانت له منه منزله فقال: كيف تجدك يا حارث؟ فقال: نال الدهر يا أمير المؤمنين منّي... وأبشرك يا حارث لتعرفني عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمه، قال الحارث: وما المقاسمه؟ قال: مقاسمه النار ، أقاسمها قسمه صحيحه، أقول: هذا وليّ فاتركيه، وهذا عدوّ فخذيّه...»: الأمالى للمفيد ص ٣، الأمالى للطوسى ص ٦٢٥، مدينه المعاجز ج ٣ ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٨، ج ٦ ص ١٢٠، خاتمه مستدرك الوسائل ج ٢ ص ٢١٨، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢.

عن الحارث الأعور قال: «أتيت أمير المؤمنين عليه السلام ذات ليله ، فقال: يا أعور ، ما جاء بك ؟ قال: فقلت يا أمير المؤمنين ، جاء بي والله حيّك، قال: أما إنني سأحدّثك لشكرها، أما إنّه لا يموت عبد يحبني فتخرج نفسه حتّى يراني حيث يحبّ، ولا يموت عبد يبغضني فتخرج نفسه حتّى يراني حيث يكره...»: اختيار معرفه الرجال ج ١ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢، معجم رجال الحديث ج ٥ ص ١٧٣،

ج ١٠ ص ٢١١، قاموس الرجال ج ١٢ ص ٤٦، أعيان الشيعة ج ٤ ص ٣٦٦. ٣. عن يحيى بن سابور قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في الميِّت تدمع عينه عند الموت ، فقال: ذلك عند معاينه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، يرى ما يسره، قال: ثم قال : أما ترى الرجل إذا يرى ما يسره فتدمع عينه ويضحك؟»: الكافي ج ٣ ص ١٣٣، علل الشرائع ج ١ ص ٣٠٧، معاني الأخبار ص ٢٣٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٣، مستدرك الوسائل ج ٢ ص ١٦١، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص ٨٣، الفصول المهمّة ج ١ ص ٣٠٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤، ميزان الحكمه ج ٤ ص ٢٧٩٨. ٤. عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام ، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له صلى الله عليه وآله وسلم: أمّا ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأمّا ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنّة فيقول: هذا منزلك في الجنّة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضّه، فيقول: لا حاجه في الدنيا، فعند ذلك يبيّض لونه، ويرشح جبينه، وتتقلّص شفّته، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأى هذه العلامات رأيت فاكتف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥. ٥، «إنّ لنا فيك أملاً طويلاً، إنّ لنا فيك رجاءً عظيماً،

عصيناك ونحن نرجو أن تستر علينا...»: مصباح المتهجد ص ٨٦، إقبال الأعمال ج ١ ص ١٦٢، المصباح ص ٩٢. ٦. عن أبي حمزه الشمالي قال: «قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما يصنع بأحدنا عند الموت؟ قال: أما والله يا أبا حمزه ما بين أحدكم وبين أن يرى مكانه من الله ومكانه منّا إلا أن يبلغ نفسه ها هنا - ثم أهوى بيده إلى نحره - ، ألا أبشرك يا أبا حمزه؟ فقلت: بلى جعلت فداك، فقال: إذا كان ذلك أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى عليه السلام معه، يقعد عند رأسه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما تعرفني؟ أنا رسول الله، هلمّ إلينا، فما أمامك خير لك ممّا خلّفت، أمّا ما كنت تخاف فقد أمنت، وأمّا ما كنت ترجو فقد هجمت عليه، أيتها الروح أخرجي إلى روح الله ورضوانه، ويقول له على عليه السلام مثل قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. ثم قال: يا أبا حمزه؟ ألا أخبرك بذلك من كتاب الله؟ قول الله: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ»:

تفسير أبي حمزه الشمالي ٩٤، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٢٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣١٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٨. ٧. نهج البلاغه ج ٢ ص ٢١٩، عيون الحكم والمواعظ ص ٩١، دستور معالم الحكم ص ٣٦، شرح نهج البلاغه ج ١١ ص ٢٥٧، كنز العمال ج ١٦ ص ٢٠٠، تاريخ مدينة دمشق ج ٥٠٠٤٢. ٨. عن عبد الحميد بن عوّاض ، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا بلغت نفس أحدكم هذه قيل له: أمّا ما كنت تحزن من همّ الدنيا وحزنها ، فقد أمنت منه، ويقال له:

أمامك رسول الله وعلّي وفاطمة عليهم السلام « المحاسن ج ١ ص ١٧، الفصول المهمّة ج ١ ص ٣١٧، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٤. ٩. عن علي بن عقبه، عن أبيه قال: «دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام أنا والمعلّي بن خنيس، فقال: يا عقبه، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا - وأوماً بيده إلى الوريد - قال: ثم اتكأ وغمز إلى المعلّي أن سله، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأى شيء يرى؟ فردّ عليه بضعه عشر مرّه: أى شيء يرى؟ فقال فى كلّها: يرى، لا يزيد عليها، ثمّ جلس فى آخرها فقال: يا عقبه! قلت: لبيك وسعديك، فقال: أبيت إلا أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنّما ديني مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كلّ ساعة؟ وبكيت، فرق لي فقال: يراهما والله، قلت: بأبي أنت وأُمّي من هما؟ فقال: ذاك رسول الله عليه السلام وعلّي عليه السلام، يا عقبه لن تموت نفس مؤنه أبداً حتى تراهما، قلت: فإذا نظر إليهما المون أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا بل يمضى أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المون فيجلس رسول الله عليه السلام عند رأسه، وعلّي عند رجله، فيكبّ عليه رسول الله عليه السلام فيقول: يا ولي الله أبشر، أنا رسول الله، إنّي خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثمّ ينهض رسول الله فيقوم عليه وعلّي صلوات

اللّٰهُ عَلَيْهِمَا حَتَّىٰ يَكْبَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ: يَا وَلِيَّ اللّٰهِ ابْشِرْ أَنَا عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبِ الَّذِي كُنْتَ تَحْتَبِنِي أَمَا لِأَنْفَعَكَ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِنَّ هَذَا فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، قُلْتُ: أَيْنَ هَذَا جُعِلَتْ فِدَاكَ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ؟ قَالَ: فِي سُورَةِ يُونُسَ قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ هَا هُنَا: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: الْمُحَاسِنُ ج ١٧١، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٦ ص ١٨، وَرَوَاهُ الشَّيْخُ الْكَلِينِيُّ فِي الْكَافِي ج ٣ ص ١٢٩ مَعَ اخْتِلَافٍ يَسِيرٍ، وَكَذَلِكَ رَوَاهُ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ ج ٢ ص ١٢ مَعَ اخْتِلَافٍ يَسِيرٍ.

قَالَ الْعَلَامَةُ الْمَجْلِسِيُّ فِي شَرْحِ هَذَا الْخَبَرِ: «إِنَّمَا دِينِي مَعَ دَمِي»: الْمُرَادُ بِالدَّمِ الْحَيَاةُ، أَيُّ أَتْرَكَ طَلِبَ الدِّينِ مَا دَمْتُ حَيًّا، فَإِذَا ذَهَبَ دَمِي أَيُّ مَتَّ كَانَ ذَلِكَ أَيُّ تَرَكَ الطَّلِبَ أَوْ الْمَعْنَى: أَنَّهُ إِنَّمَا يُمْكِنُنِي تَحْصِيلَ الدِّينِ مَا دَمْتُ حَيًّا، فَقَوْلُهُ: فَإِذَا ذَهَبَ دَمِي اسْتِفْهَامٌ إِنْكَارِيٌّ، أَيُّ بَعْدَ الْمَوْتِ كَيْفَ يُمْكِنُنِي طَلِبَ الدِّينِ؟ وَفِي الْكَافِي: إِنَّمَا دِينِي مَعَ دِينِكَ فَإِذَا ذَهَبَ دِينِي كَانَ ذَلِكَ، أَيُّ إِنْ دِينِي، إِنَّمَا يَسْتَقِيمُ إِذَا كَانَ مُوَافِقًا لِدِينِكَ، فَإِذَا ذَهَبَ دِينِي لِعَدَمِ عِلْمِي بِمَا تَعْتَقِدُهُ كَانَ ذَلِكَ أَيُّ الْخُسْرَانِ وَالْهَلَاكِ وَالْعَذَابِ الْأَبَدِيِّ، أَشَارَ إِلَيْهِ مَبْهَمًا لِتَفْخِيمِهِ.

وَأَمَّا اسْتِشْهَادُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْآيَةِ، فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ فَسَّرَ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِمَا يَكُونُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَيَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَّرَ الْبُشْرَىٰ فِي الْآخِرَةِ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ تِلْكَ الْحَالَةَ مِنْ مَقَدِّمَاتِ النُّشْأَةِ الْآخِرَةِ، فَالْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِالْمَنَامَاتِ الْحَسَنَةِ كَمَا وَرَدَ فِي أَخْبَارِ أُخْرَى، أَوْ

بما بَشَّرَ اللهُ في كُتُبِهِ وَعَلَى لِسَانِ أَنْبِيَائِهِ، وَالْأَوَّلُ أَظْهَرَ. ١٠. سَعِيدُ بْنُ يَسَارٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحَبُّ»: الْخِصَالُ ص ٢١، مُسْتَدْرَكُ الْوَسَائِلِ ج ١٢ ص ٢٢٧، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٢٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٢٧.

عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَلَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُوْدَى بِالْوَلَايَةِ...»: الْكَافِي ج ٢ ص ١٨، الْخِصَالُ ص ٢٧٨، فَضَائِلُ الْأَشْهُرِ الثَّلَاثَةِ ص ٨٦، وَسَائِلُ الشِّيْعَةِ ج ١ ص ١٣، ١٨، شَرْحُ الْأَخْبَارِ ج ٢ ص ٢٧٧. ١١. عَنْ قَتَيْبَةَ الْأَعَشِيِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّ أَحْوَجَ مَا تَكُونُونَ فِيهِ إِلَى حَبْنَا حِينَ تَبْلُغُ نَفْسُ أَحَدِكُمْ هَذِهِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَحْرِهِ ثُمَّ قَالَ: لَا بَلَّ إِلَى هَا هُنَا وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَنْجَرَتِهِ، فَيَأْتِيهِ الْبَشِيرُ فَيَقُولُ: أَمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ»: الْمَحَاسِنُ ج ١ ص ١٧٧، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٦ ص ١٨٧. ١٢. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ: «فَيَقُومُ عَلَيْهِ عَلِيٌّ حَتَّى يَكْبَّ عَلَيْهِ فَيَقُولُ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ، ابْشُرْ، أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتَ تَحْبِنِي، أَمَا لِأَنْفَعَكَ...»: الْمَحَاسِنُ ج ١ ص ١٧، الْكَافِي ج ٣ ص ١٢٩، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٦ ص ١٨. ١٣. سَعِيدُ بْنُ يَسَارٍ الضُّبَيْعِيُّ، كُوفِيٌّ، ثَقَفٌ...: رِجَالُ النَّجَاشِيِّ رَقْم ٤٧٨ ص ١٨١، الْفَهْرَسْتُ لِلشَّيْخِ الطُّوسِيِّ ص ٢١٩، رِجَالُ الطُّوسِيِّ ص ٢١٣، رِجَالُ ابْنِ دَاوُودَ ص ١٧٢، رِجَالُ ابْنِ دَاوُودَ ص ٨٠، نَقْدُ الرِّجَالِ ج ٢ ص ٣٣٠. ١٤.

رجال الطوسي ص ٢١٠، خلاصه الأقوال ص ١٥٠. ١٥. عن سعيد بن يسار أنه حضر أحد ابني سابور وكان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما ولا أحسبه إلا زكريا بن سابور قال: «فحضرتة عند موته ، قال: فبسط يده ثم قال: ابيضت يدي يا علي ، قال: فدخلت علي أبي عبد الله عليه السلام... فقال: أخبرني خبر الرجل الذي حضرته عند الموت، أى شيء سمعته يقول ؟ قلت بسط يده فقال: ابيضت يدي يا علي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: رآه والله رآه والله رآه والله: اختيار معرفه الرجال ج ٢ ص ٦٢٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢، ومعناه أن المحتضر رأى الإمام علي عليه السلام وقد صافحه ، ولذا قال: ابيضت يدي يا علي: راجع هامش: الإيقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه، للحزب العاملي ص ٢١٢. ١٦. روى أن الصادق عليه السلام لقيه فقال: «سَمَتَكَ أُمِّكَ سَيِّدًا وَّوَفَّقْتَ فِي ذَلِكَ ، أَنْتَ سَيِّدُ الشَّعْرَاءِ»: الغدير ج ٢ ص ٢٤٠. ١٧. حدّث الحسين بن عون قال: «دخلت علي السيّد بن محمّد الحميري عائداً في علته التي مات فيها، فوجدته يُساق به، ووجدت عنده جماعه من جيرانه وكانوا عثمانيه، وكان السيّد جميل الوجه، رطب الجبهه، عريض ما بين السالفين، فبدت في وجهه نكته سوداء مثل النقطه من المداد، ثم لم تزل تزيد وتنمي حتى طبقت وجهه بسوادها، فاغتمّ لذلك من حضره من الشيعة، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم يلبث بذلك إلا قليلاً حتى بدت في ذلك المكان من وجهه لمعه بيضاء ، فلم تزل تزيد أيضا وتنمي حتى أسفر وجهه وأشرق، وافتّر السيّد ضاحكاً مستبشراً ، فقال:

كذب الزاعمون أنّ علياً لن ينجي محبّه

من هَنَاتِقْد وِربِّي دَخَلت جَنَّهُ عَدْن وِعَفَا لى الإِله عَن سَيِّئَاتِي فَأَبشِرُوا اليَوْم أولياءِ عَلِيٍّ وَتَوَالُوا الوَصِي حَتَّى المَمَاتِمْ مِن بَعْدِهِ تَوَلَّوْا
بِنِيهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ

ثُمَّ أَتَبِعَ قَوْلَهُ هَذَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا،
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ اغْمَضَ عَيْنَهُ لِنَفْسِهِ ، فَكَأَنَّمَا كَانَتْ رُوحُهُ زَبَالَهُ طَفَّتْ أَوْ حِصَاهُ سَقَطَتْ. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: قَالَ لِي
أَبِي الْحُسَيْنِ بِنِ عَوْنٍ: وَكَانَ أُذِينَهُ حَاضِرًا ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ ، مَا مِنْ شَهِيدٍ كَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ ، أَخْبَرَنِي وَإِلَّا صَمْتًا الْفَضِيلُ بْنُ يَسَّارٍ ، عَنِ
أَبِي ، جَعْفَرٍ وَعَنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُمَا قَالَا: حَرَامٌ عَلَى رُوحٍ أَنْ تَفَارِقَ جَسَدَهَا حَتَّى تَرَى الْخَمْسَةَ: مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ
وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا ، بِحَيْثُ تَقَرَّرَ عَيْنُهَا ، أَوْ تَسَخَّنَ عَيْنُهَا ، فَانْتَشَرَ هَذَا الْحَدِيثُ فِي النَّاسِ ، فَشَهِدَ جَنَازَتَهُ وَاللَّهُ الْمُوَافِقُ وَالْمُفَارِقُ»:
الْمُنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرٍ أَشُوبِ ج ٣ ص ٢٣ ، الْأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ ص ٦٢٨ ، الْفُصُولُ الْمَهْمَّةُ ج ١ ص ٣٢١ ، كَشَفُ الْغَمَّةِ ج ٢ ص ١٨٠٤٠ .
عَنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ ، يُسْتَكْرَهُ الْمُؤْنُ عَلَى خُرُوجِ نَفْسِهِ ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ ، قَالَ:
قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْنَ إِذَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاءُ... يَحْضُرُهُ جَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَعِزْرَائِيلُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ...» وَقَالَ
جَبْرَائِيلُ لِمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ يَقُولُونَ جَمِيعًا لِمَلِكِ الْمَوْتِ: إِنَّهُ مِمَّنْ كَانَ يَحِبُّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ وَيَتَوَلَّى
عَلِيًّا وَذُرِّيَّتَهُ ، فَارْفُقْ بِهِ...»: تَفْسِيرُ الْفِرَاتِ ص ٥٥٣ ، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٦ ص ١٩٠١٦٢ . «مَرَضَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَعَادَهُ ، فَقَالَ: كَيْفَ تَجِدُكَ ؟

قال لقيت الموت بعدك - يريد ما لقيه من شدّة مرضه - فقال: كيف لقيته؟ قال: شديداً أليماً، قال: ما لقيته إنّما لقيت ما يبدو به ويعرّفك بعض حاله، إنّما الناس رجالان: مستريح بالموت، ومستراح منه، فجدد الإيمان بالله وبالولاية تكن مستريحاً، ففعل الرجل ذلك، ثم قال: يا بن رسول الله، هذه ملائكة ربّي بالتحّيات والتحف يسلمون عليك وهم قيام بين يديك، فأذن لهم فى الجلوس، فقال الرضا عليه السلام: اجلسوا ملائكة ربّي، ثم قال للمريض: سلهم أمروا بالقيام بحضرتى؟ فقال المريض: سألتهم فذكروا أنّه لو حضر ككّل من خلقه الله من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتّى تأذن لهم، هكذا أمرهم الله عزّ وجلّ، ثم غمض الرجل عينيه وقال: السلام عليك يا بن رسول الله، هذا شخصك مائل لى مع أشخاص محمّد ومن بعده الأئمّه عليهم السلام وقضى الرجل: «معانى الأخبار ص ٢٨٩، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٢٧. ٢٠. عن سدير الصيرفى قال: «قلت لأبى عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله، هل يُكره المؤمن على قبض روحه؟ قال: لا. والله، إنه إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا ولّى الله لا تجزع، فوالذى بعث محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم لأننا أبرّ بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضر كك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمّه من ذريّتهم عليهم السلام فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمّه رفقاؤ، قال: فيفتح عينيه فينظر فينادى روحه

مناد من قبل ربّ العزّه ، فيقول: يا أَيُّهَا النفس المطمئنّته إلى محمّد وأهل بيته ، ارجعي إلى ربّيك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلي في عبادي - يعني محمّد أو أهل بيته - وادخلي جنّتي، فما من شيء، أحبّ إليه من استلال روحه واللحوق بالمنادي»: الكافي ج ٣ ص ١٧٨، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٦.

عن عبد الرحيم قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: إنّما أحدكم حين يبلغ نفسه ها هنا ، ينزل عليه ملك الموت فيقول: أمّا ما كنت ترجو فقد أعطيتّه، وأمّا كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنّه، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنّه...»: دعائم الإسلام ج ٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢١٠.٢١٠. سالم بن أبي سلمه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقيل: يا رسول الله ، إنّ فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومعه ناس من أصحابه حتّى أتاه وهو مغمى عليه، قال: فقال: يا ملك الموت كف عن الرجل حتّى أسأله، فأفاق الرجل فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، فقال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال: السواد، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: قل: اللّهم اغفر لي الكثير من معاصيك، واقبل منّي اليسير من طاعتك، فقال ثمّ أغمى عليه ، فقال: يا ملك الموت خفف عنه ساعه حتّى أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، قال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال، البياض، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: غفر الله لصاحبكم. قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حضرتم ميّتاً فقولوا له

هذا الكلام ليقوله»: الكافي ج ٣ ص ١٢٥، وسائل الشيعة ج ١٦٦٧٢، الحقائق الناظرة ج ٣ ص ٣٦٣، جواهر الكلام ج ٤ ص ١٧، ذخيره المعاد ج ١ ص ٨١، مصباح الفقيه ج ١ ص ٣٤٧. ٢٢. «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كيف يتوفى ملك الموت المؤمن؟ فقال: إن ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى، فيقوم هو وأصحابه لا يدنو منه حتى يبدأ بالتسليم ويشره بالجنه»: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٢٥. ٢٣. قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «إذا رضى الله عن عبد قال: يا ملك الموت، اذهب إلى فلان فأنتى بروحه، حسبى من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أحب، فينزل ملك الموت ومعه خمس مئة من الملائكة معهم قضبان الرياحين وأصول الزعفران، كل واحد منهم يبشره بشاره سوى بشاره صاحبه، ويقوم الملائكة صفين لخروج روحه، معهم الرياحان، فإذا نظر إليهم إبليس وضع يده على رأسه ثم صرخ، فيقول له جنوده: مالك يا سيدنا؟ فيقول: أما ترون ما أعطى هذا العبد من الكرامه؟ أين كنتم عن هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم يطعنا»: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦١، معارج اليقين فى أصول الدين ص ٤٨٨. ٢٤. عن أبى عبد الله عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينفق فى الطيب أكثر مما ينفق فى الطعام»: الكافي ج ٦ ص ١٢، مكارم الأخلاق ص ٣٤. ٢٥. عن أبى بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام فى حديث: «... فإذا وضع فى قبره رد إليه الروح إلى وركيه، ثم يسأل عما يعلم،

فإذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذى أراه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فيدخل عليه من نورها ويردها وطيب ريحها...»: الكافى ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥. ٢٦. عن حنان بن سدير، عن أبيه، قال: «كنت عند أبي عبد الله عليه السلام، فذكر عنده المؤمن وما يجب من حقه، فالتفت إلى أبو عبد الله عليه السلام فقال لى: يا أبا الفضل، ألا أحدثك بحال المؤمن عند الله؟ فقلت: بلى فحدثنى جعلت فداك، فقال: إذا قبض الله روح المؤمن، صعد ملكاه إلى السماء فقالا: يا رب، عبدك ونعم العبد، كان سريعاً إلى طاعتك، بطيئاً عن معصيتك، وقد قبضته إليك، فما تأمرنا من بعده؟ فيقول الجليل الجبار: اهبطا إلى الدنيا وكونا عند قبر عبدى ومجدانى وسبحانى وهللانى وكبرانى، واكتبا ذلك لعبدى حتى أبعثه من قبره»: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٢، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٣٩.

«روى بأن المحتضر يحضره صف من الملائكة عن يمينه عليهم ثياب خضر، وصف عن يساره عليهم ثياب سود، ينتظر كل واحد من الفريقين فى قبض روحه... فإذا فارقت روحه تبعاه الملكان اللذان كانا موكلين به بيكيان وترحمان عليه، ويقولان: رحم الله هذا العبد كم أسمعنا الخير، وكم أشهدنا على الصالحات، وقالوا: يا ربنا إنا كنا موكلين به وقد نقلته إلى جوارك فما تأمرنا؟ فيقول تعالى: تلزمان قبره وترحمان عليه وتستغفران له إلى يوم القيامة، فإذا كان يوم القيامة أتياه بمركب فأركباه ومشيا بين يديه إلى الجنة وخدماه فى الجنة»: الدعوات ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ٦

ص ١٧٢ . ٢٧ . عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: قال الله عز وجل: ما من شيء أتردد عنه ترددي عن قبض روح المؤمن، يكره الموت وأنا أكره مساءته، فإذا حضره أجله الذي لا يلوأ فيه بعثت إليه بريحانيتين من الجنة، تُسمى إحداهما المسخيه، والأخرى المنسيه، فأما المسخيه فتسخيه عن ماله، وأما المنسيه فتنسيه أمر الدنيا»: الأمالى للطوسي ص ٤١٤، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٥٢.

عن أبي محمد الأنصاري - وكان خيراً - عن عمّار الأسيدي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو أنّ مؤناً أقسم على ربّه عزّ وجلّ أن لا يميتّه ما أماته أبداً، ولكن إذا حضر أجله بعث الله عزّ وجلّ إليه ريحاً يُقال له: المنسيه، وريحاً يُقال له: المسخيه، فأما المنسيه فإنّها تنسيه أهله وماله، فأما المسخيه فإنّها تسخى نفسه عن الدنيا حتّى يختار ما عند الله تبارك وتعالى»: الكافي ج ٢ ص ١٢٧، معانى الاخبار ص ١٤٢ . ٢٨ . عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إنّ المؤمن إذا حضرته الوفاه حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأهل بيته: أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب وفاطمه والحسن والحسين، وجميع الأئمّه عليهم الصلاه والسلام، - وأكنوا عن اسم فاطمه - ويحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢ . ٢٩ . عن أبي بصير فى حديثٍ طويل عن أبي عبد الله عليه السلام: «... ثمّ يقولون جميعاً لملك الموت: إنّّه ممّن كان يحبّ

محمّداً وآله ويتولّى عليّاً وذريّته ، فارفق به ، قال: فيقول ملك الموت: والذي اختاركم وكرمكم واصطفى محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم بالنبوّه وخصّه بالرساله ، لأننا أرفق به من والد رفيق، وأشفق عليه من أخ شقيق، ثمّ قام إليه ملك الموت فيقول: يا عبد الله ، أخذت فكّاك رقبتيك ؟ أخذت رهان أمانك ؟ فيقول: نعم، فيقول الملك: فيماذا ؟ فيقول: بحبّي محمّداً وآله، وبولايتي عليّ بن أبي طالب وذريّته، فيقول: أمّا ما كنت تحذر فقد آمنك الله منه، وأمّا ما كنت ترجو فقد أتاك الله به، افتح عينيك فانظر إلى ما عندك، قال: فيفتح عينه فينظر إليهم واحداً واحداً، ويفتح له باب إلى الجنّه فينظر إليها، فيقول له: هذا ما أعدّ الله لك، وهؤلاء رفقاؤك، أفتحبّ اللحاق بهم أو الرجوع إلى الدنيا؟ قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق من قوله: لا- حاجه لى إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟ ويناديه مناد من بطنان العرش يسمعه ويسمع من بحضرته: يا أيّتها النفس المطمئنّه إلى محمّد ووصيّه والأئمّه من بعده ، ارجعى إلى ربّك راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلى فى عبادى مع محمّد وأهل بيته ، وادخلى جنّتى غير مشوبه»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢ . ٣٠ . فقال أبو عبد الله عليه السلام: «... افتح عينيك فانظر، قال : ويمثل له رسول الله عليه السلام وأمير المؤمنين وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه من ذريّتهم عليهم السلام ، فيقال له : هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه رفقاؤك، قال : فيفتح عينه فينظر...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢ . ٣١ . فقال أبو عبد الله

عليه السلام: «أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق ، من قوله: لا حاجة لى إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢. ٣٢. عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام ، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أما ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزلك في الجنة ، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضّه، فيقول: لا حاجة فى الدنيا، فعند ذلك يبيضّ لونه، ويرشح جبينه، وتتقلّص شفّته، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأى هذه العلامات رأيت فاكتف بها... وتلقاه أرواح المؤمنين يسلمون عليه ويبشرونه بما أعدّ الله له جلّ ثناؤه من النعيم...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹